

# تأملاتی درباره‌ی منبع و شیوه‌ی کار فردوسی

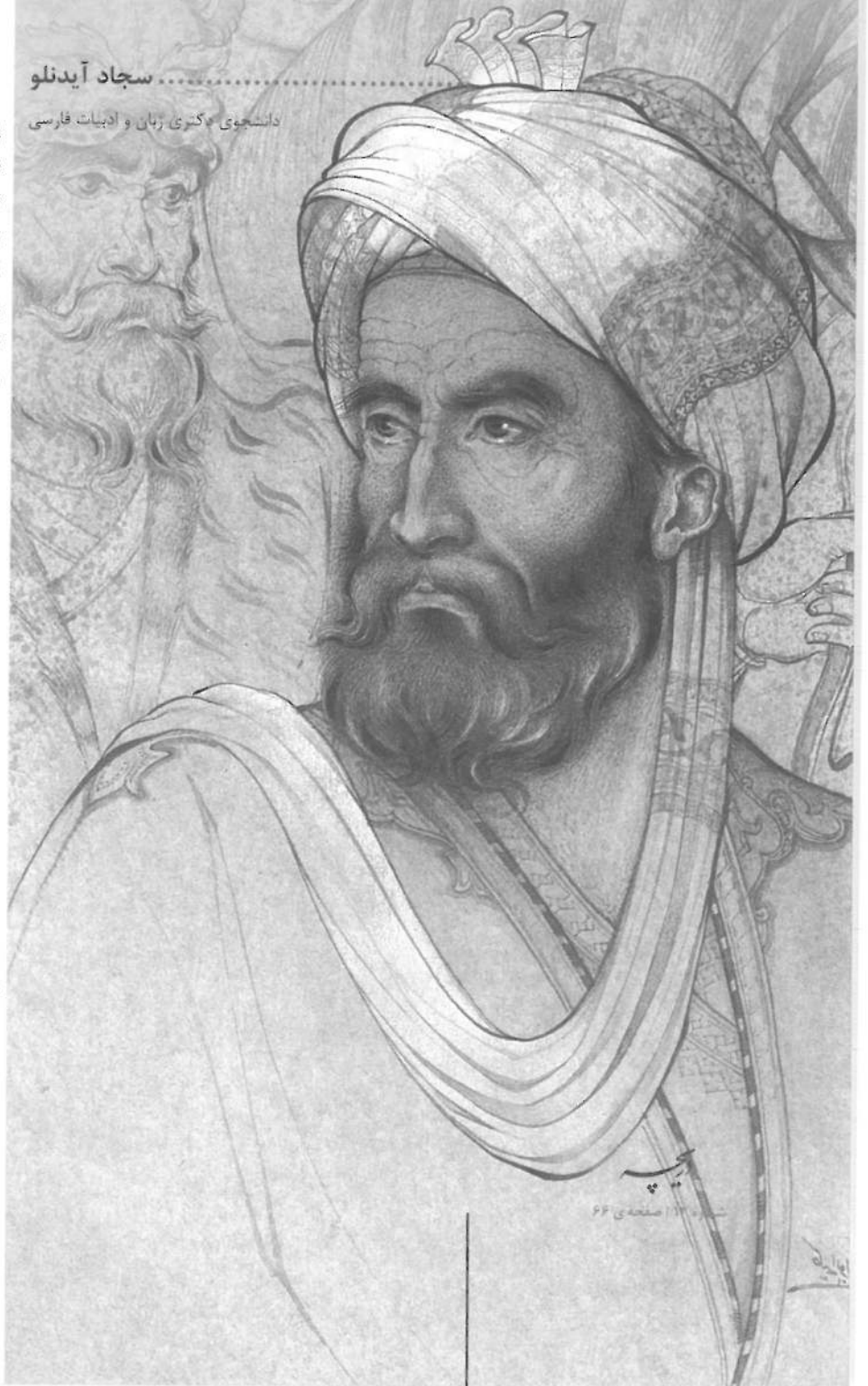
سجاد آیدنلو

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

یکی از پرتکرارترین و در عین حال، دشوارترین و پیچیده‌ترین مباحث شاهنامه‌شناختی، موضوع منبع یا منابع فردوسی و شیوه‌ی بهره‌گیری وی از آن‌هاست.<sup>۱</sup> در این باره از زمان نخستین پژوهش‌های علمی در باب حماسه‌ی ملی ایران تا امروز، نظریات گوناگونی ارائه شده که مجموع آن‌ها بعضی زوایای تاریک این بحث را روشن‌تر کرده و در مواردی گاه به نتایج قطعی نیز رسیده است.<sup>۲</sup> اشاره‌ی آشکار و مستند خود فردوسی در دیباجه‌ی شاهنامه به منبع کار (← خالقی ۱۱/۱ - ۱۰۷/۱۴ - ۱۴۵) و نیز چند سند و قرینه‌ی بیرونی، این اصل را که مأخذ بنیادین وی، شاهنامه‌ی منثور ابومنصوری بوده، ثابت کرده است و هرگونه تردید و انکار در این باب، مصداق «هیاهوی بسیار از برای هیچ» خواهد بود. اما نکته‌ی مهم و قابل بحث، این پرسش است که آیا این اثر منثور، یگانه مأخذ فردوسی در کار نظم شاهنامه بوده یا این‌که فرزانه‌ی توس از منابع دیگر نیز استفاده کرده است؟

ظاهراً نخستین بار پژوهشگر آلمانی، کورت هاینریش هانزن، در سال (۱۹۵۴ م)<sup>۳</sup> قبول استناد شاهنامه‌ی فردوسی به منبع/منابعی غیر از شاهنامه‌ی ابومنصوری را دشوار دانست و نوشت: «این‌که آیا وی از مراجع دیگری هم بهره می‌برده است [منظور غیر از شاهنامه‌ی ابومنصوری] مطلبی نیست که به صورت قطع و یقین روشن شده باشد ولی به آسانی چنین چیزی را نمی‌توان پذیرفت.» (← هانزن ۱۳۷۴، ص ۴)

سال‌ها پس از وی، دو شاهنامه‌پژوه ایرانی، فرضیه‌ی احتمالی هانزن را با صراحت و تأکید بیشتری مطرح کردند، دکتر محمود امید سالار نوشته‌اند: «بنده در این جا صریحاً اظهار می‌دارم که در سرتاسر شاهنامه حکایتی وجود ندارد که از منبع کتبی مشخصی



همین مشتاقی و  
شتاب فردوسی برای  
به دست آوردن منبع و  
عهده داری کاری  
آن چنان دشوار،  
خود می تواند بهترین  
گواه آمادگی و پختگی  
مبتنی بر تجربه های  
قبله او باشد

پهلوانی) معروف بوده است، نشان می دهد که به احتمال بسیار، پیش از دستیابی به منبع اصلی و آغاز رسمی کار، داستان یا داستان هایی از روایات ملی و پهلوانی را به نظم درآورده و شاید نسخه هایی از آن در میان یاران و علاقه مندان پخش شده بوده<sup>۴</sup>. افزون بر این دلیل متنی که ممکن است بعضی آن را از نوع گفتارهای شاعرانه در مقدمه و نه حقایق تاریخی و قابل استناد بیندارند، به چند دلیل عقلی نیز می توان اشاره کرد، از جمله این که فردوسی زاینده و پرورده ی خاندانی «دهقان» بوده است، لذا با توجه به شرایط فرهنگی این گونه خانواده ها در روزگار فردوسی (مانند گرایش به داستان های ملی و پهلوانی و نقل و نگهداری آن ها) از یک سو و زندگی او در شهری که محیط آن حماسه پرور و پذیرای داستان های باستان بوده است<sup>۵</sup>، از سوی دیگر، بسیار نامحتمل می نماید که شاعری با توانایی فردوسی و آن شور و جوش ملی که سپس تر در شاهنامه به عالی ترین شیوه ی ممکن رخ نموده است، تا چهل سالگی - که معمولاً بهترین زمان تکوین و تکمیل پایه های اندیشگی انسان و نمودهای آن در قالب مختلف است - اثری از هنر و هیجانات خویش را آشکار نکرده و به یکباره، آن هم پس از کشته شدن دقیقی در پی اتمام کار او برآمده باشد، در حالی که همین مشتاقی و شتاب فردوسی<sup>۶</sup> برای به دست آوردن منبع و عهده داری کاری آن چنان دشوار، خود می تواند بهترین گواه آمادگی و پختگی مبتنی بر تجربه های قبله او باشد و به گمان بسیار باید با هانری ماسه هم داستان شد که: «به هر صورت باید پذیرفت که فردوسی پیش از آغاز به موضوع های حماسی، حرفه ی شاعری را آموخته بود». (ماسه ۱۳۷۵، ص ۶۶) از این روی بسیاری از شاهنامه پژوهان بر این باورند که فردوسی، پیش از حدود سال (۳۷۰ هـ.ق) داستان هایی از منابع دیگر حماسی و ملی سروده بوده است. (استاریکف ۱۳۴۶، ص ۷۳، تقی زاده ۱۳۶۲، ۱۰۲، دوستخواه، ۱۳۸۰، زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با هم روزگارانش، ص ۱۲۳، ریاحی ۱۳۷۲، صص ۵۲ و ۴۸، هم او: ۱۳۷۵، صص ۷۹-۸۶، مول، ۱۳۶۹، ص ۸۱، نولدکه، ۱۳۶۹، ص ۵۶) و در این میان درباره ی تعلق داستان بیژن و منیژه به دوران جوانی شاعر، تقریباً به اتفاق نظر رسیده اند چنان که دکتر خالقی مطلق، بنابر دلایلی، نظم این داستان را مربوط به سال های (۳۵۰ تا ۳۶۰ هـ.ق) و حتی قبل از شاهنامه سرایی دقیقی می دانند (خالقی مطلق ۱۳۸۱، نگاهی به هزار بیت دقیقی، صص ۳۹۳ و ۴۰۰-۴۰۲) اما دکتر امید سالار (همان) و آقای خطیبی (همان) این نظر را نمی پذیرند<sup>۷</sup> و دکتر کنایون مزدپور نیز به سبب

یعنی از شاهنامه ی ابومنصوری اخذ نشده باشد» و «علی ای حال بنده بسیار بعید می دانم که فردوسی داستانی از منبعی به غیر از شاهنامه ی ابومنصوری در کتاب خود آورده باشد». (امید سالار ۱۳۸۱، ص ۱۳۹) کتاب درباره ی فردوسی و شاهنامه، ص ۱۳۹، هم او ۱۳۸۱، هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره ی منبع و شعر فردوسی، ص ۱۹۸) و آقای ابوالفضل خطیبی نیز معتقدند: «به احتمال قوی، اساس کار او فقط متن مکتوب شاهنامه ی ابومنصوری بوده است». (خالقی مطلق ۱۳۸۱، صص ۵۵ و ۷۳) با این که بیشتر محققان (بویژه شاهنامه شناس برجسته، دکتر جلال خالقی مطلق) موضوع بهره گیری فردوسی از منابع متعدد را پذیرفته اند (برای نمونه، رک: برتلس ۱۳۷۴، صص ۲۹۴ و ۲۹۵، تفضلی ۱۳۷۶ ص ۲۷۴، خالقی مطلق ۱۳۷۷، ص ۵۲۵، هم او ۱۳۸۱، تکرار در شاهنامه، ص ۴۷۳، ریاحی ۱۳۷۹ آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، صص ۵۷-۶۳، زرین کوب ۱۳۷۵ ص ۷۴، هم او ۱۳۸۱، ص ۳۴، کریستن سن ۱۳۶۸، ص ۱۷۱، متینی ۱۳۷۷، ص ۴۱۴، مرتضوی ۱۳۷۲ صص ۹-۱۵، نولدکه، ۱۳۷۰، ص ۵۷) دکتر جلیل دوستخواه، این پرسش مهم را هم چنان بی پاسخ می داند. (دوستخواه ۱۳۸۰، پشتوانه های شاهنامه، خاستگاه دوگانه و دیدگاه های دوگانه، صص ۵۴، ۵۵) در بخش نخست این مقاله می کوشیم تا از جوانب گوناگون به این بحث پردازیم تا شاید پاسخی مستند و مقبول حاصل شود.

از مسلمات تقریباً پذیرفته شده ی زندگی نامه ی فردوسی این است که وی در سال ۳۲۹ (یا ۳۳۰، هـ.ق) به دنیا آمده و در حدود سال (۳۷۰ هـ.ق) نیز نظم رسمی شاهنامه را آغاز کرده است. با روی کرد به این دو نکته، پرسشی که در حوزه ی موضوع مورد بحث به ذهن می رسد، این است که آیا فردوسی در دوران ۴۰ سال پیش از شروع شاهنامه، تجربه های شعری و داستان سرایی داشته یا این که بدون هیچ پیشینه ای به استقبال کار سترگ و سنگینی چون نظم حماسه ی ملی ایران رفته است؟ نخستین قرینه در این باب از متن شاهنامه به دست می آید، آن جا که مهربان دوست فردوسی پس از دادن شاهنامه ی ابومنصوری به شاعر، او را چنین می ستاید:

گشاده زبان و جوانیت هست  
سخن گفتن پهلوانیت هست

(خالقی ۱۴۳/۱۴/۱)

این که فردوسی در محل اقامت و نزد دوستان خویش بعنوان سخنوری فصیح و حماسه سرا (سخن گفتن

از این روی  
بسیاری از شاهنامه پژوهان  
بر این باورند که  
فردوسی،  
پیش از حدود سال  
(۳۷۰ ه.ق) داستان‌هایی  
از منابع دیگر  
حماسی و ملی  
سروده بوده است

همانندی آشکار آفرین کیخسرو از زبان رستم در این داستان، با متن شعر گونه‌ای در جای فصل بیست و یکم کتاب پهلوی شایست ناشایست و نیز انطباق برخی از تعبیرات داستان با واژه‌های پهلوی که کاربرد پرسامدی در متون پارسی دری کهن ندارد منبع بیژن و منیژه را طبق اشاره‌ی خود فردوسی به زبان پهلوی می‌دانند و معتقدند که علت تفاوت زبان این داستان با بخش‌های دیگر - که مورد نظر بیشتر محققان بوده است - در همین نکته است، نه جوانی و کم‌تجربگی شاعر. (← مزداپور ۱۳۸۰، ص ۱۳۶ و نیز ← اکبرزاده ۱۳۷۹، صص ۱۷۷-۱۸۲) به اعتقاد نگارنده در این که فردوسی، پیش از شروع شاهنامه، داستان/داستان‌هایی سروده بوده و در نتیجه از منبع/منابعی جز از شاهنامه‌ی ابومنصوری بهره‌گرفته است، به دشواری می‌توان تردید کرد اما تشخیص و تعیین این روایات به آسانی ممکن نیست و تنها با بررسی دقیق و گسترده‌ی متن شاهنامه بر اساس بعضی معیارها و قراین، شاید بتوان به نتایجی احتمالی رسید. در حاشیه‌ی این موضوع اشاره بدین نکته نیز لازم است که با پذیرش تجربه‌های شعری فردوسی در چهل سال آغازین عمر (۳۲۹-۳۷۰) این احتمال که بعضی از اشعار غیر حماسی منسوب به فردوسی. (درباره‌ی این اشعار ← استاریکف: ۱۳۴۶، صص ۲۰۲-۲۰۵، برتلس ۱۳۷۴، صص ۳۵۹ و ۳۶۰، تقی‌زاده ۱۳۶۲، صص ۱۳۳-۱۳۴، رضازاده‌ی شفق: اشعار متفرقه‌ی فردوسی، مجله‌ی مهر، سال ۲، شماره‌ی ۵، مهر ۱۳۱۳، صص ۶۱۸-۶۱۵، ریاحی ۱۳۷۵، صص ۱۴۶-۱۴۴، رزمجو ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۵۱۱-۵۱۵، مدبری ۱۳۷۰، صص ۴۰۰-۴۰۲، مینوی ۱۳۷۲، صص ۸۶-۹۴) سروده‌ی خود وی باشد، قوت می‌گیرد و در بین این چند ده بیت، غزلی که در تاریخ گزیده، عرفات، مخزن‌الغرائب و مجمع‌الفصحا آمده، بیشتر به اصطلاح فردوسی‌واراست چنان که استاریکف می‌نویسد: «مشکل بتوان نفی کرد که شعر لیریک زیر که مثل شاهنامه در بحر متقارب ساخته شده...متعلق به فردوسی نمی‌باشد». (استاریکف ۱۳۴۶، ص ۲۰۲)<sup>۱</sup>

شبی در برت گر برآسودمی  
سرفخر بر آسمان سودمی  
قلم در کف تیر بشکستمی  
کلاه از سر ماه بربودمی  
به قدر از نهم چرخ بگذشتمی  
به پی فرق گردون بفرسودمی  
جمال تو گر زان که من دارمی  
به جای تو گر زان که من بودمی  
به بیچارگان رحمت آوردمی  
به درماندگان بر، ببخشودمی

قرینه‌ی عقلی - متنی (توآمان) دیگر در بحث «انفراد یا تعدد منبع / منابع فردوسی» مسأله‌ی تدوین‌های شاهنامه است. در دست‌نویس‌های شاهنامه دو تاریخ (۳۸۴) و (۴۰۰ ه.ق) برای پایان این اثر ذکر شده که هر دو اصیل و از خود فردوسی است (← خالقی مطلق ۱۳۸۱، تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، ص ۴۲۱)<sup>۱</sup> بر همین بنیاد شاهنامه پژوهان به این



نتیجه رسیده‌اند که شاهنامه دو تدوین داشته است، نخست از حدود (۳۷۰ تا ۳۸۴) و دوم از (۳۸۴ تا ۴۰۰) و شاید چند سال بعد. از آن جایی که فردوسی سرایش رسمی شاهنامه را بی‌درنگ پس از در اختیار گرفتن شاهنامه‌ی ابومنصوری آغاز کرده، معمول و منطقی این است که تا پایان نظم این متن دست از کار مستمر نکشیده باشد، پس زمانی که می‌گوید:

سرآمد کنون قصه‌ی یزدگرد  
به ماه سفند ارمذ روزارد

ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چار  
به نام جهان داور کردگار  
یا:

ز هجرت شده سیصد از روزگار  
چو هشتاد و چار از برش بر شمار  
یا:

گذشته از آن سال سی صد شمار  
بر او بر فرزون بود هشتاد و چار<sup>۱۲</sup>

به احتمال قریب به یقین نظم منبع اصلی خویش را به سر رسانده چون نامعقول و غیرطبیعی است که وی بدون پایان یافتن کار، تاریخی برای این موضوع ذکر و در واقع، سخن را ناقص رها کند. از این روی محتملاً در ۱۴ سال نخست یا همان تدوین اول (۳۷۰-۳۸۴) مشغول نظم شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است و پس از اتمام آن به تدوین دوم شاهنامه پرداخته که با توجه به زمان ۱۶ ساله یا بیشتر آن، در کنار جرح و تعدیل سروده‌های پیشین و افزایش مداخل محمود و دیگران، داستان/داستان‌هایی را که قبل از سال ۳۷۰ به نظم درآورده، در ساختار اصلی منظومه گنجانده و حتی شاید روایاتی از منبع/منابع دیگر نیز سروده و بر متن افزوده است چنان که یکی از محققان، اضافات تدوین دوم را بیست هزار بیت حدس زده‌اند، (← محیط طباطبایی ۱۳۵۷، ۶۶، هم او ۱۳۶۹، شاهنامه چگونه به پایان رسید؟ ص ۲۶۲). به هر حال منطقی‌تر است نتوان گفت که فردوسی در این ۱۶ سال (یا بیشتر) فقط به بررسی و اصلاح محتوای تدوین نخست و اضافه کردن داستان/داستان‌های قبل و چند ده بیت ستایش و دیباچه و وصف حال و... مشغول بوده و در این زمان طولانی روایت یا روایت‌های دیگری نظم نکرده است و همین نکته خود دلیل عقلی دیگری برای استفاده فردوسی از منبع/منابعی جز از شاهنامه‌ی ابومنصوری است. در متن شاهنامه نیز چند جا اشاراتی آمده است که می‌توان گفت خود فردوسی هم از نظم شاهنامه‌ی ابومنصوری در فاصله‌ی سال‌های (۳۷۰-۳۸۴) سخن رانده است، برای نمونه در خطبه‌ی داستان جنگ بزرگ کیخسرو- که ظاهراً در ۶۵ سالگی خویش (سال ۳۹۴) سروده است- می‌گوید:



**مشخص کردن  
دقیق و قطعی درونمایه‌ی  
شاهنامه‌ی ابومنصوری  
و به تبع آن،  
ساخت تدوین نخست  
شاهنامه‌ی فردوسی  
به دلیل از بین رفتن  
متن اصلی منبع منثور  
تقریباً غیر ممکن است**

بپیوستم این نامه‌ی باستان  
پسندیده از دفتر راستان  
که تا روز پیری مرا بر دهد  
بزرگی و دینار و افسر دهد  
ندیدم جهاندار بخشنده‌ی  
بلند اختری راد و رخنده‌ی  
همی داشتم تا کی آید پدید  
جوادی که جودش نخواهد کلید  
... بدان گه که بد سال پنجاه و هشت  
- نوان تر شدم چون جوانی گذشت -  
خروشی شنیدم ز گیتی بلند  
که اندیشه شد تیز و تن بی‌گزند

(خالقی ۱۷۱/۴ و ۳۲/۱۷۲-۳۵ و ۴۳ و ۴۴)

اگر این بیت‌ها بر پایه‌ی حقیقتی تاریخی استوار و قابل اعتماد باشد و از مقوله‌ی سخن‌پردازی و زمینه‌سازی برای مدح شمرده نشود، چون فردوسی به صراحت اشاره می‌کند که: هنگامی که نظم‌نامه‌ی باستان (مراد: شاهنامه‌ی ابومنصوری)<sup>۱۳</sup> را به پایان رساند، پادشاه درخوری وجود نداشت تا اثر را پیشکش وی کند تا این که در ۵۸ سالگی (برابر: ۳۸۷ هـ.ق) نام و آوازه‌ی محمود را شنید، می‌توان نتیجه گرفت که نظم شاهنامه‌ی ابومنصوری (نامه‌ی باستان) در همان تدوین نخست به سر رسیده است. در مؤخره‌ی ابیات دقیقی نیز پس از وصف شاهنامه‌ی ابومنصوری (یکی نامه بود از گه باستان...)  
می‌گوید:

من این نامه فرخ گرفتم به فال  
همی رنج بردم به بسیار سال  
ندیدم سزاوار بخشنده‌ی  
به گاه کیان بر درخشنده‌ی  
همم این سخن بر دل آسان نبود  
جز از خامشی هیچ درمان نبود  
... سخن را نگه داشتم سال بیست  
بدان تا سزاوار این رنج کیست

(خالقی ۱۷۶/۵ و ۱۰۴۷/۱۷۷-۱۰۴۹ و ۱۰۵۳)

در این‌جا نیز به سان نمونه‌ی پیشین، فردوسی بیان می‌کند که برای سرودن شاهنامه‌ی ابومنصوری (این نامه) رنج بسیاری برد ولی شهریاری شایسته برای تقدیم کتاب نیافت و سخن (کتاب منظوم) خویش را ۲۰ سال نگه داشت تا بر محمود عرضه کند، با توجه به

این که بیست سال مورد نظر به احتمال بسیار، فاصله‌ی تقریبی و کلی تدوین نخست (۳۸۴) تا اتمام تدوین دوم (۴۰۰ یا چند سال بعد) است (← ریاحی محمد امین، ۱۳۷۲، ۳۶، هم او ۱۳۷۹، تأملی دیگر در سال شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل آن، ص ۶۶) پس نظم شاهنامه‌ی ابومنصوری در تحریر اول فردوسی صورت گرفته است. در پایان «توقیع انوشیروان» هم مشابه مطالب مذکور اما کوتاه‌تر درباره‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری آمده است:

همی گفتم این نامه را چند گاه  
نهان بد ز خورشید و کیوان و ماه  
جو تاج سخن نام محمود گشت  
ستایش به آفاق موجود گشت

(مسکو ۲۷۵/۸ و ۲۷۶/۲۷۶ و ۳۸۱۸/۳۸۱۹)

مشخص کردن دقیق و قطعی درونمایه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری و به تبع آن، ساخت تدوین نخست شاهنامه‌ی فردوسی به دلیل از بین رفتن متن اصلی منبع منثور تقریباً غیر ممکن است و تنها به استناد مقدمه‌ی برجای مانده‌ی این اثر<sup>۱۴</sup> و این سنت معمول در تاریخ‌های اسلامی آن روزگار که گذشته‌ی ایران باستان را از پادشاهی گیومرث تا پایان کار یزدگرد سوم گزارش می‌کرده‌اند، بطور کلی می‌توان گفت که شاهنامه‌ی ابومنصوری نیز به همان شیوه‌ی خدای نامه ساسانی و سپس تر تواریخ عصر اسلامی، رویدادهای این دوره‌ی زمانی را به همراه افزوده‌هایی از برخی مأخذ دیگر مانند: اخبار آزاد سرو و چند رساله‌ی پهلوی و ترجمه‌ی عربی، در برداشته است<sup>۱۵</sup> و همین حوادث داستان‌ها پیکره‌ی اصلی و اولین شاهنامه‌ی فردوسی را تشکیل می‌داده که اضافات بعدی در مطاوی آن گنجانده شده است. با وجود این باز شاید بتوان از راه‌هایی به بعضی احتمالات درباره‌ی محتوای این مأخذ مفقود و تحریر نخست شاهنامه رسید، از جمله‌ی این قراین، اشارات فردوسی به سال‌های عمر خویش در مقدمه، میان و متن بعضی داستان‌هاست و چون همه‌ی این سال‌ها (۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷ و ۷۱ سالگی) مربوط به پس از پایان تدوین نخست (۵۴ یا ۵۵ سالگی فردوسی) است، ممکن است چنین تصور شود که همه‌ی بخش‌ها یا روایات دارای این سال‌ها از افزوده‌های تدوین دوم است، حال آن که در بیشتر موارد این‌گونه نیست و در جاهایی که پیوندی آشکار و مبتنی بر قرینه یا دلیل میان سن فردوسی و زمان نظم داستان وجود ندارد، باید احتمال داد که تنها آن بیت یا ابیات متضمن سال عمر و مثلاً وصف

حال، مربوط به تغییر و تصرفات تدوین دوم است که در ساختار بخش‌های پیشین گنجانده شده است نه همه‌ی آن داستان، برای نشان دادن یکی از این اشارات گمراه‌کننده، این دو بیت در پایان شهریاری شاپور ذوالاکتاف نمونه‌ی خوبی می‌تواند باشد:

چو شصت و سه شد سال، شد گوش کر  
ز بیشی چرا جویم آیین و فر  
کنون داستان‌های شاه اردشیر  
بگویم ز گفتار من یاد گیر

(مسکو ۲۵۶/۷-۶۵۹ و ۶۶۰)

در این‌جا اگر فقط به صرف ظاهر سخن داوری شود، باید گفت که ۱۷ بیت پادشاهی اردشیر که پس از این دو بیت آمده، در تدوین نخست و به دنبال آن، شاهنامه‌ی ابومنصوری نبوده است و فردوسی آن‌ها را در سال ۳۹۳ یا ۳۹۴ (۶۳ سالگی) سروده و افزوده است، در صورتی که باید توجه داشت این گونه بیت‌های ارتباطی میان دو داستان (کنون داستان‌های...) از اضافات تحریر دوم است و ارتباطی با تاریخ نظم و بعضاً ترتیب داستان‌ها از نظر زمانی، ندارد. (← خالقی مطلق، ۱۳۸۱، درباره‌ی عنوان داستان دوازده رخ، ص ۵۴) در میان بخش‌های دربردارنده‌ی سال زندگانی فردوسی، فقط درباره‌ی سوگ سروده‌ای که برای فرزندش پیش از آغاز داستان‌های بهرام چوبین گنجانده است، می‌توان اطمینان داشت که مربوط به همان زمان تقریبی<sup>۱۶</sup> مورد اشاره یعنی سال ۳۹۴ یا ۳۹۶ (۶۵ یا ۶۷ سالگی فردوسی) است و در دوران تدوین دوم و هم زمان با درگذشت فرزند سروده شده است. نکته‌ای که درباره‌ی این مرثیه به صورت پرسش شایان تأمل و بررسی به نظر نگارنده می‌رسد این است که چرا قطعه‌ی مورد نظر در این قسمت شاهنامه و نه جاهای دیگر، وارد شده است و آیا بر این اساس می‌توان حدس زد که مثلاً حادثه‌ی مرگ پسر فردوسی هم زمان با تجدید نظر در این بخش روی داده و از این روی در همان‌جا نیز افزوده شده است، پس فردوسی در حدود سال‌های (۳۹۶-۳۹۴) مشغول بررسی و بازخوانی پادشاهی خسرو پرویز در تدوین نخست بوده است؟

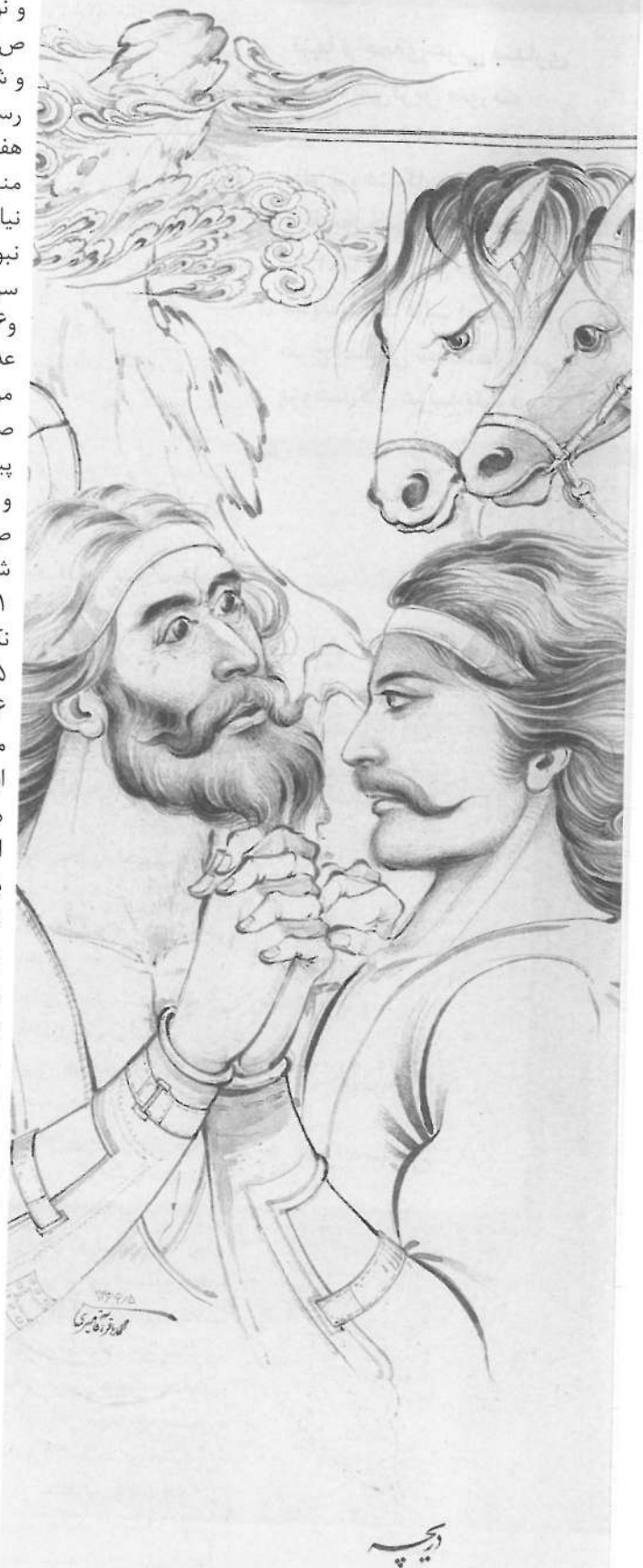
در باب موضوع تشخیص احتمالی محتوای تدوین اول و شاهنامه‌ی ابومنصوری به نکته‌ی باریک و مهم دیگری نیز باید پرداخت، چنان که محققان و علاقه‌مندان شاهنامه به خوبی می‌دانند، کهن‌ترین ترجمه‌ی عربی موجود شاهنامه، فعلاً ترجمه‌ی بنداری اصفهانی است<sup>۱۷</sup> که در سال‌های (۶۲۰-۶۲۱) بر اساس نسخه‌ای که قدیمی‌تر از دست‌نویس‌های شناخته شده‌ی شاهنامه

بوده، صورت گرفته است. در پایان این ترجمه در تاریخ پایان یافتن شاهنامه، سال (۳۸۴) ذکر شده است: «حتی تنسی لی نظم هذا الكتاب فی مده ثلاثین سنه آخرها سنه اربع و ثمانین و ثلث مائه و هویشتمل علی ستین الف بیت و جعلته تذکره للسلطان ابی القاسم محمود بن سبکتکین». (البنداری ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۷۶) با رویکرد بدین تاریخ، شاید برخی گمان کنند که کار بنداری بر بنیاد نسخه‌ای استوار بوده که مربوط به تدوین نخست (۳۸۴، هق) بوده است (← صفا ۱۳۶۳، ص ۲۱۶، دبیر سیاقی ۱۳۷۰، ص ۱۰۲) و از این طریق می‌توان به محتوا و پیکره‌ی اصلی تحریر اول شاهنامه‌ی ابومنصوری دست یافت، چنانکه مرحوم استاد محیط طباطبایی نوشته‌اند: «تنها ترجمه‌ی عربی بنداری که قدیمی‌ترین صورت بازمانده از شاهنامه را زیر نظر پژوهندگان می‌گذارد و تاریخ ختم آن هم مقید به ۳۸۴ است، تا حدی شاید بتواند قالب اصلی و طرح ابتدایی شاهنامه را بر پژوهندگان عرضه بدارد». (محیط طباطبایی ۱۳۶۹، نظری به آخر شاهنامه‌ی فردوسی و شاهنامه، ص ۲۲۶) ولی از آنجایی که شمار بیت‌های شاهنامه در این ترجمه رقم معروف (ولی غیر اصیل و نامعتبر) ۶۰ هزار بیت و مدت زمان سرایش آن ۳۰ سال است و از اهدای کتاب به محمود غزنوی سخن رفته است- و در سال ۳۸۴ هنوز محمد بر سریر سلطنت نبوده- این نظر پذیرفتنی نیست و به احتمال فراوان، دست‌نویس مورد استفاده‌ی بنداری، آمیزه‌ای از دو تحریر شاهنامه بوده که تاریخ مربوط به تدوین نخست در آن حفظ شده بوده است. (← ریاحی ۱۳۷۲، ص ۳۵، خالقی مطلق ۱۳۷۴، صص ۷۴۰ و ۷۴۱، فشارکی ۱۳۷۳، ص ۸۳، هم او ۱۳۷۹، ص ۵۶) افزون بر این دلایل، اگر بپذیریم که ترجمه‌ی بنداری، درونمایه‌ی تدوین اول را نشان می‌دهد، به دلیل هم‌خوانی محتوای این ترجمه- صرف نظر از بعضی حذف و اختصارات- با نسخه‌ها و چاپ‌های موجود شاهنامه، باید این دو موضوع را هم قبول کنیم که فردوسی، از منبع دیگری غیر از شاهنامه‌ی ابومنصوری بهره نگرفته و مهم‌تر از آن، در ۱۶-۱۸ سال تدوین دوم هیچ داستانی به نظم در نیاورده است، در صورتی که این هر دو فرضیه چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، سخت محل تردید است و حجم تحریر نخست شاهنامه، کمتر از آن چیزی بوده است که ما امروز در اختیار داریم، در نتیجه ترجمه‌ی بنداری نیز نمی‌تواند تقریباً هیچ کمکی برای تعیین محتوای تدوین نخست شاهنامه بکند. در این موضوع، منبع و قرینه‌ی نسبتاً معتبرتری که مورد استناد پژوهشگران قرار گرفته، کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» از ثعالی نیشابوری (مرغنی؟) است که یکی از مآخذ اصلی آن، شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است، (برای منابع غرر

تنها ترجمه‌ی عربی بنداری که قدیمی‌ترین صورت بازمانده از شاهنامه را زیر نظر پژوهندگان می‌گذارد و تاریخ ختم آن هم مقید به ۳۸۴ است، تا حدی شاید بتواند قالب اصلی و طرح ابتدایی شاهنامه را بر پژوهندگان عرضه بدارد

که ثعالبی پس از ذکر زادن رستم و توصیفی از توان و بالا و منش وی می‌گوید: «تا جایی رسید که بر دلاوران پیروز می‌آمد تا آنجا که به تنهایی به رویارویی لشگری بر می‌خاست و یک تنه در برابر گروهی می‌ایستاد. این همه در گزارش زندگی و کار رستم از این پس خواهد آمد». (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۸۹) اما تا پایان حضور رستم، جز از چند اشاره‌ی بسیار کلی و کوتاه به نبردهای او با افراسیاب و تورانیان و دو داستان رستم و اسفندیار و رستم و شغاد- که بر خلاف روایات دیگر، پهلوانی‌های رستم را با آن برجستگی ویژه و مورد نظر نشان نمی‌دهد- ذکری از زندگی و رزم‌های رستم در متن غرر نیست، لذا شاید بتوان احتمال داد که داستان‌های مفصل‌تری از سرگذشت و نبردهای رستم در اختیار ثعالبی بوده است و او علی‌رغم وعده‌ی پیشین، از آوردن آن‌ها- محتملاً به دلیل تفصیل و افزایش حجم مطلب<sup>۱۹</sup>- سرباز زده است، بر همین پایه نمی‌توان صرف بود و نبود برخی داستان‌های رستم در غرر ثعالبی را، دلیل قطعی نبودن آن‌ها در شاهنامه‌ی ابومنصوری دانست، از بین این روایات برای نمونه داستان هفت خان رستم و نبرد مازندران در غرر اخبار نیست و او نخستین واقعه‌ی مهم روزگار کاووس را لشکرکشی بی‌خردانه‌ی وی به یمن (هاماوران) آورده است اما مقدمه‌ای که برای این رویداد می‌آورد دقیقاً همان آغاز داستان مازندران در شاهنامه است که دیوی رامشگر به درگاه کاووس می‌آید و با وصف زیبایی‌های یمن (به جای مازندران) وی را برای رفتن بدان‌جا برمی‌انگیزد و پهلوانان نیز با وجود نادرست دانستن این کار (همچون مخالفت با لشکرکشی به مازندران) به ناچار فرمان او را سر می‌نهند، جالب است که توصیف یمن با سرود مازندرانی دیو در شاهنامه (← خالقی ۲۵/۴-۳۴) بسیار نزدیک است: «من چه گویم از یمن، از زیبایی‌هایش که از پاکیزگی‌هایش، خوشا به روزگار باشندگان آن، تابستانش گرم نیست و

اخبار: ثعالبی ۱۳۶۸، صص شصت و پنج و نود و یک- نود و هفت، هم او ۱۳۷۲، ص ۱۵) نظر به همین اشتراک مأخذ غرر و شاهنامه بعضی محققان به این نتیجه رسیده‌اند که چون داستان‌هایی مانند: هفت‌خان رستم، رستم و سهراب، بیژن و منیژه و رستم و اکوان دیو در غرر ثعالبی نیامده پس در شاهنامه ابومنصوری نیز نبوده و فردوسی آن‌ها را از منابعی دیگر سروده است (نولدکه ۱۳۶۹، صص ۸۵ و ۸۶، صفا ۱۳۶۳، ص ۱۷۸) در مقابل عده‌ای دیگر معتقدند که چون ثعالبی مورخ بوده است، داستان‌هایی را که صبغه تاریخی نداشته یا با روایات پس و پیش مرتبط نبوده، خود به عمد نیاورده و حذف کرده است. (← هانزن ۱۳۷۴، ص ۱۶۰، خالقی مطلق ۱۳۸۱، تکرار در شاهنامه، صص ۴۶۰ و ۴۶۹، امید سالار ۱۳۸۱، هفت‌خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره‌ی منابع و شعر فردوسی، صص ۱۹۵ و ۱۹۶، خطیبی ۱۳۸۱، صص ۶۵ و ۶۶) به گمان نگارنده، در این‌جا نیز همان مشکل در دست نبودن اصل شاهنامه ابومنصوری، صدور نظر قطعی را دشوار می‌کند، بدین معنی که پرسش‌هایی از این‌گونه هنوز در ذهن محقق و منتقد باقی می‌ماند که: اگر معیار حفظ و حذف داستان‌های منبع در متن غرر، تاریخی و غیر تاریخی بودن آن‌هاست پس چرا روایاتی بسان هفت‌خان اسفندیار و رستم و اسفندیار کنار گذاشته نشده است و آیا اساساً در نگرش تاریخی مورخان آن عصر، تفاوتی میان مثلاً داستان هفت‌خان رستم با اسفندیار یا رستم و سهراب با رستم و اسفندیار، از نظر تاریخی بودن یا نبودن آن‌ها وجود داشته است؟ و نیز اگر ثعالبی روایاتی را که به ظاهر با رویدادهای پیشین و پسین پیوستگی ندارند، حذف کرده است، پس چرا داستان‌هایی مانند آزمون دژ بهمن و انتخاب کیخسرو به شاه‌ی داستان فرود و<sup>۱۸</sup>... که تعدادی از آن‌ها در ترتیب و تسلسل روایات شاهنامه از داستان‌های به‌هم پیوسته و معلول یکدیگرند، در غرر ثعالبی دیده نمی‌شود؟ البته این نکته را نیز باید افزود



زمستانش سرد نه... باغ‌هایش رنگارنگ و هوا خوشبو و گل‌های آن دل‌انگیز و چشم‌اندازهای آن شادی بخش و پرندگان، جفت و دارایی‌اش بیش از ریگ بیابان است، زنانش باغی از زیبایی و ماه تمام در زمین، شاهدانش مایه‌ی نوازش چشم و بی‌همال در شهرها». (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۱۱۴) بر اساس این قرینه شاید داستان مازندران و هفت‌خان در منبع ثعالبی که به دلیل همانندی این پیش درآمد به گمان بسیار شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده- وجود داشته و او خود این بخش را (به هر دلیل) حذف کرده و به داستان بعدی یعنی نبردهاماوران پیوند زده است.<sup>۲</sup> در حالی که به اعتقاد اشپگل و دکتر خالقی مطلق- و بر خلاف نظر نولدکه- گویا داستان مازندران روایتی اصیل‌تر و کهن است که نبردهاماوران بر پایه‌ی الگوی آن ساخته شده است. (← نولدکه ۱۳۸۱، ص ۴۱۶) درباره‌ی داستان رستم و سهراب، قرینه‌ی بیرونی مهمی در دست است که تا کنون بدان توجه و اشاره نشده است، قطران تبریزی در قصیده‌ای به مطلع:

بهشت وار شد از نوبهار و بخت جوان  
پدید گشت گل خرمی که بود نهان

در جایی می‌گوید:

همیشه گفت همی پور رستم آن سهراب  
چو سوی ایران آورد لشکر توران  
که من پسر بوم و رستم پدر باشد  
دگر چه باشد دیهیم دار در کیهان

(قطران ۱۳۶۲، ص ۲۸۵)

که بیت دوم دقیقاً ناظر بر بیت زیر از داستان و سهراب است و به سبب اشاره‌ی ظریف به عین سخن فردوسی می‌توان گفت که از متن منظوم داستان استفاده شده است:

چو رستم پدر باشد و من پسر  
نباید به گیتی یکی تا جور

(خالقی ۱۲۷۲/۱۲۴)

با توجه به این که این قصیده در مدح «امیرابوالحسن و امیرابوالفضل» است و قطران در روزگار جوانی خویش و ظاهراً پیش از سال ۴۳۰ هـ (بین ۴۲۰ تا ۴۳۰) در خدمت امیرابوالحسن لشکری بوده است، (← فروزانفر ۱۳۶۹، ص ۴۹۸، صفا ۱۳۷۳، ۴۲۳، زرین کوب ۱۳۷۴، صص ۱۰۹ و ۱۱۰) بنابراین قبل از این تاریخ و احتمالاً در زمانی که با دیوان‌های دقیقی و منجیک مانوس بوده، با داستان رستم و سهراب آشنا شده است، از این جا

است که درباره‌ی روایت فردوسی دو احتمال پدید می‌آید، نخست این که فردوسی، داستان را پیش از آغاز شاهنامه (قبل از حدود ۳۷۰) نظم کرده و نسخه‌ای از آن طی این چند ده سال در آذربایجان به دست قطران رسیده است، پس منبعی جدا از شاهنامه‌ی ابومنصوری داشته است چنان که بیشتر پژوهشگران (از جمله دکتر خالقی مطلق) به تلویح، این را می‌پذیرند. (← نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۵، صفا ۱۳۶۳، ص ۱۷۸، خالقی مطلق ۱۳۷۷، ص ۵۲۵) دوم اینکه: داستان در تدوین نخست شاهنامه- و به تبع آن شاهنامه‌ی ابومنصوری- بوده و پس از سال (۳۸۴) که نسخه‌هایی از این تدوین فراهم آمده، دست نویسی نیز در اختیار قطران قرار گرفته است، این گمان که قطران از نسخه نهایی (تدوین دوم) شاهنامه بهره گرفته باشد، به علت فاصله‌ی زمانی تقریباً کمتر از سی سال میان پایان این تدوین و آشنایی قطران با داستان، و نیز بعد مکانی خراسان (توس) و آذربایجان (تبریز)- و در مقابل آن طولانی بودن زمان استنساخ و دشواری‌های انتقال نسخه در آن دوران- بسیار ضعیف است چنان که دیوان‌های آن دو شاعر دیگر خراسانی یعنی دقیقی و منجیک ترمذی نیز که قطران به استناد سفرنامه‌ی ناصر خسرو پیش از سال (۴۳۸) در دست داشته، (← ناصر خسرو ۱۳۷۳، ص ۹) هر دو مربوط به میانه‌های سده‌ی چهارم هجری (تقریباً زمان تنظیم و تدوین نخست شاهنامه) است چرا که دقیقی پیش از (۳۷۰ هـ) کشته شده و منجیک هم شاعر نیمه‌ی دوم قرن ۴ و معاصر او بوده است. مسأله‌ی منبع داستان‌های رستم در شاهنامه و بودن یا نبودن آن‌ها در شاهنامه‌ی ابومنصوری از دو راه قابل طرح و بررسی است، نخست این که چون ساختار اصلی شاهنامه‌ی ابومنصوری به مستند دیباچه‌ی فردوسی بر پایه‌ی بازمانده‌های خدای‌نامه‌ی پهلوی بوده است و خدای‌نامه‌ها نیز: «بیشتر شامل اخبار پادشاهان و گزارش خشک جنگ‌ها بوده... و بسیاری از داستان‌های حماسی را... در بر نداشته‌اند، به‌ویژه روایات سیستان [که] مجزاً به وسیله‌ی دهقانان ایرانی در دوره‌ی اسلامی به فارسی روایت یا ترجمه شده...». (← خالقی مطلق ۱۳۷۲، حماسه‌سرای باستان، ص ۳۳ و نیز ← یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۵۶۷) تصور ابتدایی چنین می‌تواند باشد که هیچ‌یک از این داستان‌ها در شاهنامه‌ی ابومنصوری نیز وجود نداشته است و همان‌گونه که خود فردوسی در مقدمه‌ی داستان رستم و شغاد بیان کرده، این روایات را از «نامه‌ی خسروان» یا همان اخبار آزاد سرو باز آورده است:

یکی پیر بد نامش آزاد سرو  
که با احمد سهل بودی به مرو



**دو داستان رستم و اسفندیار  
و رستم و شغاد افزون بر  
همسانی محتوایی، برخی  
مشابهات بسیار نزدیک  
نیز با روایت فردوسی دارد  
که تقریباً هرگونه تردیدی  
را درباره‌ی یکسانی مأخذ  
فردوسی و ثعالبی از بین  
می‌برد**

کجا نامی خسروان داشتی  
تن و پیکر یهلوان داشتی  
به سام نریمان کشیدی نژاد  
بسی داشتی رزم رستم به یاد  
بگویم کنون آنچ ازویافتم  
سخن رایک اندر دگر بافتم

(خالقی ۵-۱/۴۳۹/۵)

اما مقایسه‌ی دو داستان از روایات رستم که در غرر  
ثعالبی آمده است، با متن شاهنامه‌ی فردوسی (روش دوم)  
پایه‌های این فرضیه را سست می‌کند. دو داستان رستم  
و اسفندیار و رستم و شغاد افزون بر همسانی محتوایی،  
برخی مشابهات بسیار نزدیک نیز با روایت فردوسی دارد  
که تقریباً هرگونه تردیدی را درباره‌ی یکسانی مأخذ  
فردوسی و ثعالبی از بین می‌برد، در این جا برای نمونه  
به چند مورد اشاره می‌شود (نخست از رستم و اسفندیار  
و سپس از شغاد) در دیدار بهمن و رستم در نخچیرگاه:  
«رستم گفت شاهزاده را نسزد که اندک بخورد و کم  
بیاشماد زیرا نیروی او برای نیزه زدن و شمشیر کشیدن  
می‌کاهد. بهمن پاسخ داد: ما شاهزادگان کم خوراک ولی  
پر توانیم». (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۲۰۷)

چگونه زنی نیزه در کارزار  
چو خوردن چنین داری ای شهریار؟  
بدو گفت بهمن که خسرو نژاد  
سخن گوی و بسیار خواره مباد  
خورش کم بود کوشش جنگ بیش  
به کف برنهییم آن زمان جان خویش

(خالقی ۳۶۷/۳۲۲/۵-۳۶۹)

نخستین دیدار رستم و اسفندیار: «راستی که دیدار  
تو برای من با دیدن سیاوش برابر است». (ثعالبی  
۱۳۷۲، ص ۲۰۸)

که روی سیاوش اگر دیدمی  
بدین تازه رویی نگر دیدمی

(خالقی ۴۸۱/۳۲۲/۵)

پاسخ اسفندیار به اعتراض رستم که چرا او را به  
میهمانی فرانخوانده است: «روز بالا آمده بود و  
خورشید سوزان و برافروخته بود، نخواستم تو را به رنج  
بیفکنم».

چنین گرم بُد روز و راهی دراز  
نکردم ترا رنجه، تندی مساز

(خالقی ۶۱۳/۳۴۳/۵)

مفاخره‌ی رستم در برابر اسفندیار: «من تو را از  
روی زمین برگیرم و به خانه‌ی پدرم که چاکر توست  
می‌برم». (همان، ص ۲۱۱)

ز کوهه به آغوش بردارمت  
ز میدان به نزدیک زال آرمت

(خالقی ۷۸۰/۳۵۷/۵)

رسیدن رستم به کابلستان (در داستان شغاد):  
«فرمان‌روای کابل سروپای برهنه به پیشواز آمد و او را  
نماز برد و در پیش او به خاک افتاد و از آن چه در مستی  
بر زبانش رفته، پوزش خواست». (همان، ص ۲۲۱)

همان موزه از پای بیرون کشید  
به زاری به مژگان ز دل خون کشید  
دو رخ را به خاک سیه بر نهاد  
همی کرد پوزش ز کار شغاد  
که گر مست شد بنده از بیهشی  
نمود اندر آن بیهشی سرکشی

(خالقی ۱۳۲۲/۴۴۹/۵-۱۳۴)

پس از افتادن رستم به چاه: «شغاد گفت تا کی  
می‌خواهی مردمان را بکشی؟ آیا هنگام آن نرسیده که  
خود کشته شوی؟» (همان ص ۲۲۲)

تو چندین چه نازی به خون ریختن  
به ایران به تاراج و آویختن  
گه آمد که بر تو سر آید زمان  
شوی کشته بر دست آهرمنان

(خالقی ۳۰۶ و ۳۰۵/۴۶۴/۵)

در سوگ رستم: «چون شیون رودابه، مادر رستم،  
به غایت بی‌تابی رسید از زال پرسید آیا دردی بالاتر  
از دردی که ما گرفتار آمدیم در جهان تواند بود؟ زال  
پاسخ داد آری، گرسنگی، رودابه سوگند یاد کرد که  
لب به خوردنی نزند تا بمیرد». (همان ص ۲۲۳)

بدو گفت زال ای زن کم خرد  
غم ناچریدن بدین بگذرد

برآشفست رودابه سوگند خورد  
که هر گز نیاید تنم خواب و خورد

(خالقی ۳۰۶ و ۳۰۵/۴۶۴/۵)

با این قراین به احتمال قریب به یقین نامه/ اخبار  
آزاد سرو یکی از مأخذ مؤلفان شاهنامه‌ی ابومنصوری  
بوده است و دو داستان مورد بحث به واسطه‌ی متن  
ابومنصوری، از آن منبع وارد شاهنامه‌ی فردوسی و غرر

در داستان رستم و اسفندیار  
 که در نهایت الارب  
 فی اخبار الفرس و العرب از  
 سیرالملوک ابن مقفع نقل  
 شده است، به دلیل اینکه  
 روایت ابن مقفع به تحریر  
 دینی / رسمی خدای نامه  
 می‌رسد، رستم بد دین،  
 آشوبگر و کشنده‌ی  
 اسفندیار دین گستر  
 معرفی شده است

این که جهان‌بینی هر دو دسته از تحریرها یا سنت‌های مؤثر در این منبع در شاهنامه‌ی ابومنصوری و به تبع آن شاهنامه‌ی فردوسی راه یافته شده باشد، منتفی و مردود نیست. بر همین اساس شاید چهره‌ی ویرانگر و اهریمنی اسکندر نیز در بخش‌های دیگر، بازمانده‌ی تحریرها یا سنت دینی خدای نامه در شاهنامه‌ی ابومنصوری است، چون وی در ادبیات دینی زرتشتی و نگاه موبدان (دینکرت، اردویراف نامه، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، شهرستان‌های ایران) سوزاننده‌ی کتاب‌های دینی و شخصیتی زینکار است (← کیوانی ۱۳۷۷، ص ۳۵۰) غیر از نمونه‌ی اسکندر، بازتاب تحریرها یا سنن دوگانه خدای نامه در جاهای دیگر شاهنامه نیز دیده می‌شود. از جمله در داستان گیومرث در آغاز شاهنامه که وی به پیروی از روایت‌های ملی و تحریرهای شاهی یا نگرش عامیانه خدای نامه، نخستین پادشاه است اما در بخشی از پادشاهی خسرو پرویز، نخستین انسان نیز دانسته شده که احتمالاً نشانه‌ای از سنت‌های رسمی زرتشتی موجود در خدای نامه‌های موبدان است: (← خالقی مطلق ۱۳۵۷، صص ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵) ۲۵

چو از خاک مر جانور بنده کرد  
 نخستین کیومرث را زنده کرد

(مسکو ۱۱۸۰/۷۹/۹)

یا در داستان رستم و اسفندیار که در نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب از سیرالملوک ابن مقفع نقل شده است، به دلیل اینکه روایت ابن مقفع به تحریر دینی / رسمی خدای نامه می‌رسد، رستم بد دین، آشوبگر و کشنده‌ی اسفندیار دین گستر معرفی شده است، (← خطیبی ۱۳۷۶، ص ۱۵۹، هم او ۱۳۷۹، ص ۱۷۱) در صورتی که در شاهنامه‌ی فردوسی و غرر ثعالی این گونه نیست و ردپایی از تحریر شاهی یا سنت عامیانه‌ی خدای نامه دیده می‌شود. حتی می‌توان گفت که اختلاف چهره و کردار گشتاسپ و گشتاسپیان در روایت دقیقی و فردوسی با وجود اشتراک منبع آن‌ها به همین مسأله باز می‌گردد و ابیات دقیقی نشان دهنده‌ی اندیشه‌ی تحریرهای دینی یا رسمی خدای نامه است. ممکن است با بررسی بیشتر و دقیق‌تر نمونه‌های دیگری نیز به دست آید ولی به هر حال حدس نگارنده این است که در شاهنامه‌ی ابومنصوری نشانه‌ها و تأثیراتی از هر دو گروه تحریرهای خدای نامه در کنار هم وجود داشته و از آنجا نیز در شاهنامه فردوسی وارد شده است و غلبه یا بسامد بیشتر روایت‌ها و قراین ملی را نمی‌توان دلیل بازگشت صرف این آثار به خدای نامه‌های شاهی دانست. ۲۶ هم چنین در بحث احتمالی جدایی بعضی داستان‌ها از شاهنامه‌ی ابومنصوری بنابر دلایلی از نوع

ثعالی شده است. ۲۱ البته از این جا شاید نتوان بطور مسلم نتیجه گرفت که همه‌ی داستان‌های رستم در شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است. ۲۲ بلکه ظاهراً فردوسی برخی دیگر از این روایات را خود مستقیماً از نامه / اخبار آزاد سرو انتخاب و نظم کرده (← صفا، ۱۳۶۹، ص ۷۳، خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۴۷۳، هم ۱۳۸۰، صص ۲۲ و ۲۳) و در نتیجه از منبعی غیر از شاهنامه‌ی ابومنصوری بهره مند شده است. موضوع شایان بحث دیگر در پیوند با شاهنامه‌ی ابومنصوری، داستان و سیمای اسکندر در شاهنامه‌ی فردوسی است. در بخش به اصطلاح «اسکندرنامه» فردوسی، اسکندر از نژاد ایرانیان است و علی رغم چیرگی بر ایران زمین پس از کشته شدن دارا، در کل چهره‌های نکوهیده و منفی ندارد اما در بخش‌های دیگر شخصیتی گجسته و مذموم است:

که نشیند کاسکندر بد گمان  
 چه کرد از فرومایگی در جهان  
 نیاکان ما را یکایک بکشت  
 به بیدادی آورد گیتی به مش

(مسکو ۱۳۰/۷/۳۳۳ و ۳۳۴)

همین دوگانگی باعث شده است که برخی محققان مآخذ اسکندرنامه‌ی فردوسی را مستقل از شاهنامه‌ی ابومنصوری بدانند (نولد که ۱۳۶۹، ص ۸۶، مینوی، ۱۳۷۲، ص ۶۶) ولی گویا این بخش در نهایت و به واسطه‌ی ترجمه‌های عربی و پهلوی به زندگی افسانه‌ای اسکندر که کالیستنس دروغین پیش از سده‌ی ۴ میلادی نوشته بود، می‌رسد و متن عربی آن یکی دیگر از منابع شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است، (← یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۸۹ و نیز ← بی نوشت ۱۵) نتیجه‌گیری برعکس نیز یعنی این که فردوسی در قسمت‌های مربوط به نکوهش اسکندر از متنی غیر از شاهنامه‌ی ابومنصوری استفاده کرده است، درست نیست (Omidisalar 2001، p. 40-41) و در این بحث باید به مسأله‌ی تحریرهای گوناگون خدای نامه‌ی پهلوی و تأثیر آن‌ها بر شاهنامه‌ی ابومنصوری توجه کرد. چند تن از پژوهشگران برجسته از احتمال وجود دو تحریر از خدای نامه در عصر ساسانی سخن گفته‌اند که در گونه‌ای از آن‌ها نقش و دخالت دبیران درباری بیشتر بوده (تحریر شاهی) و در نوعی دیگر، نفوذ و تأثیر موبدان زرتشتی (تحریر دینی) با نگرش دینی. (← کریستن سن ۱۳۶۸، صص ۵۷-۶۸، نولدکه ۱۳۷۸، صص ۲۱ و ۲۱، خالقی مطلق ۱۳۵۷، ص ۱۰۷۵، تفضلی ۱۳۷۶، صص ۲۷۳-۲۷۴) از سوی دیگر چون شاهنامه‌ی ابومنصوری به گفته‌ی فردوسی از گردآوری پاره‌های پراکنده‌ی خدای نامه تدوین شده بود، ۲۴ گمان

چون شاهنامه‌ی ابومنصوری به گفته‌ی فردوسی از گردآوری پاره‌های پراکنده‌ی خدای نامه تدوین شده بود، گمان این که جهان‌بینی هر دو دسته از تحریرها یا سنت‌های مؤثر در این منبع در شاهنامه‌ی ابومنصوری و به تبع آن شاهنامه‌ی فردوسی راه یافته شده باشد، منتفی و مردود نیست

تناقض‌های داستان اسکندر، این نکته را نیز باید به دیده داشت.

دشوارترین مسأله در پیوند با بحث شاهنامه‌ی ابومنصوری و ارتباط آن با شاهنامه‌ی فردوسی، موضوع «اشکانیان» است که عده‌ای آن را حل نشده باقی می‌دانند (← تقی‌زاده ۱۳۶۲، ص ۸۱، خطیبی ۱۳۸۱، ص ۶۶). توضیح اینکه: فردوسی زمان حکومت اشکانیان را ۲۰۰ سال آورده<sup>۲۷</sup> و ترتیب پادشاهان این سلسله را چنین ذکر کرده است: اشک، شاپور، گودرز، بیژن، نرسی، اورمزد، آرش، اردوان و بهرام. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه نوشته است: «و وجدنا لابی منصور ابن عبدالرزاق علی ما اودعناه ایضاً هذا الجدول» و در جدولی که به نقل از شاهنامه‌ی ابومنصوری آورده، نام یازده پادشاه را با مجموع ۲۶۶ سال حکومت گنجانده است. (← البیرونی ۱۳۸۰، ص ۱۳۳، بیرونی ۱۳۶۳، صص ۱۵۸ و ۱۵۹) ثعالبی نیز با برشمردن نام ده پادشاه، مدت زمان فرمانروایی آن‌ها را ۴۷۲ سال آورده و مهمتر از آن، در آغاز بخش مربوط به این سلسله نوشته است: «طبری در یکی از نوشته‌هایش بر آن است که نخستین شاه اشکانی، اشک فرزند اشکان بوده است و بیست و یک سال پادشاهی کرده است. در این باره نویسنده‌ی شاهنامه با طبری همساز است جز اینکه او زمان شاهی اشک را ده سال می‌داند». (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۲۶۲) در حالیکه در شاهنامه‌ی ابومنصوری به استناد جدول ابوریحان، نخستین پادشاه اشک بن دارا با ۱۳ سال حکومت است و دومین نیز اشک بن اشک نام دارد که ۲۵ سال فرمانروایی کرده است. این تناقضات و ناهم‌خوانی سبب سردرگمی شاهنامه پژوهان شده و اینکه آیا فردوسی در این بخش از شاهنامه‌ی ابومنصوری استفاده کرده است یا نه؟ پاسخی روشن و قطعی نیافته است چون از یک سو زمان و ترتیب پادشاهی با جدول آثار الباقیه مطابقت ندارد و از سوی دیگر، اشاره‌ی ثعالبی به شاهنامه‌ی ابومنصوری با نقل ابوریحان از همان منبع یکسان نیست و این خود، موضوع را پیچیده‌تر کرده است. پیش از پرداختن به احتمالات مربوط به این بحث باید گفت که مدّت و توالی حکومت اشکانیان در همه‌ی منابع اسلامی آشفته و مختلف است و تنها مختص آثار فردوسی و ثعالبی و ابوریحان نیست. (← مشکور و رجب نیا ۱۳۶۷، صص ۴۳۶-۴۶۲) جالب توجه اینکه مرحوم علامه قزوینی از کتابی به نام «دستور المنجمین» به زبان عربی و مربوط به سال (۵۰۰ هـ ق) سخن گفته‌اند که در آن به کتاب «شاه نامج فی تاریخ الفرس» اشاره و در ورق (۵۲۵۹b) به نقل از همان «شاهنامج» مدت سلطنت اشکانیان ۴۱۱

سال ذکر شده است. شادروان قزوینی با مقایسه‌ی این مدت با روایت فردوسی نوشته‌اند: «پس مقصود مؤلف دستور المنجمین لابد شاهنامه‌ی دیگری بوده است غیر شاهنامه‌ی فردوسی ولی کدام شاهنامه؟» (← قزوینی ۱۳۶۳، صص ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۶) چون این رقم با شاهنامه‌ی ابومنصوری (طبق آثار الباقیه) و شاهنامه‌ی فردوسی سازگاری ندارد، پس احتمالاً در یکی از دو شاهنامه‌ی مسعودی مروزی یا ابوالمؤید بلخی بوده است و با رویکرد به تفصیل متن منثور ابوالمؤید (شاهنامه‌ی بزرگ به تعبیر بلعمی) و اختصار منظومه‌ی مسعودی، (خالقی مطلق ۱۳۵۵، ص ۲۴۸) شاید منظور شاهنامه‌ی ابوالمؤید بلخی بوده است و نتیجه اینکه در یکی از دو شاهنامه‌ی دیگر<sup>۲۸</sup> غیر از اثر فردوسی و متن ابومنصوری نیز سال‌های شهرسازی اشکانیان متفاوت بوده است. بی‌تردید، سلسله‌ی اشکانیان در شاهنامه‌ی ابومنصوری، مذکور بوده چون بیرونی آشکارا به این موضوع اشاره کرده و فردوسی هم یادآور شده که در نامه‌ی خسروان: «به احتمال بسیار شاهنامه‌ی ابومنصوری» چیزی بیشتر از نام آن‌ها را ندیده است:

کز ایشان جز از نام نشنیده‌ام  
نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

(مسکو ۱۱۶/۷/۶۵)

ولی درباره‌ی مدت حکومت آن‌ها شاید جدول بیرونی اصل‌تر و معتبرتر باشد چون ظاهراً این زمان: «در همه‌ی منابعی که روایت موقوف تر خودای نامگ را باز می‌تابند ۲۶۶ سال است». (یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۸۹ و نیز ← بارتولد ۱۳۶۹، ص ۵۳) و شاهنامه‌ی ابومنصوری هم که بیشتر مبتنی بر خدای نامه بوده، محتملاً همین تاریخ را داشته است، چنان که در آثار الباقیه می‌بینیم. اما منبع گزارش ثعالبی در غرر اخبار، به ظن قوی روایت سوم طبری است نه شاهنامه‌ی ابومنصوری، چرا که در میان منابع اسلامی، فقط روایت سوم طبری با ترتیب شاهان اشکانی در غرر دقیقاً یکسان است و از نظر سنوات نیز همین گزارش، کمترین اختلاف (۸ سال) را با نقل ثعالبی دارد این احتمال از این نظر هم استوارتر می‌شود که یکی از منابع ثعالبی، تاریخ طبری است. در زیر جدول مقایسه‌ای این دو گزارش آورده می‌شود. (برای روایت طبری، ← الطبری ص ۵۸۴، طبری ۱۳۷۵، صص ۵۰۰ و ۵۰۱)

درباره‌ی علت تفاوت گزارش فردوسی، نخستین و ساده‌ترین توجیه این است که وی در این جا از مأخذی جدا از شاهنامه‌ی ابومنصوری استفاده کرده است، ولی با رویکرد به اشارات فردوسی به تعبیراتی چون: نامه‌ی راستان،

دهقان چاچ<sup>۲۹</sup> و نامه‌ی خسروان در بخش اشکانیان و در دست نبودن متن شاهنامه‌ی ابومنصوری، پذیرش قطعی این نظر ممکن نیست اما با فرض بهره‌گیری فردوسی از این متن - که البته به هیچ روی مسلم نیست - دو حدس احتمالی به ذهن می‌رسد، نخست این که فردوسی مدت حکومت اشکانیان را «سالی» دوست بیان می‌کند و چون «ی» در این جا، نشان تقریب است و از دیگر سو: «فردوسی در مقام تاریخ‌نگار دقت نسبی طبری را ندارد... و به ویژه درباره‌ی نام‌ها و شماره‌ها سهل‌انگار است». (← یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۷۳) مدت زمان مثلاً ۲۶۶ سال را بطور کلی و تقریبی دوست سال گفته است. افزون بر آن در این باره، ضرورت‌های وزن و قافیه در یک متن منظوم در برابر آثار نثر را نیز باید در نظر داشت. حدس دوم و بهتر این است که از شاهنامه‌ی ابومنصوری، دو یا چند نسخه‌ی متفاوت وجود داشته است (برای این احتمال ← ثعالبی ۱۳۶۸، ص ۱۱۶، تولد که ۱۳۶۹، صص ۸۳ و ۷۴، کرستن سن، ۱۳۷۲، ص ۱۳۰، تقی‌زاده، ۱۳۶۲، ص ۸۲) و اختلاف ترتیب و سال‌های فرمان‌روایی اشکانیان در آثار الباقیه و شاهنامه‌ی فردوسی و اشاره‌ی کوتاه ثعالبی از این جاست. البته در این که از شاهنامه‌ی ابومنصوری دست‌نویس‌های متعددی تهیه شده بود، شاید نتوان شک کرد چون دقیقی در بخارا، مهربان دوست فردوسی و سپس خود وی در توس، ابوریحان بیرونی در گرگان<sup>۳۰</sup> و ثعالبی در نزد نصرین ناصرالدین، هر کدام نسخه‌ای در اختیار داشتند و چه بسا دست‌نویس‌های دیگری هم بوده است، اما این که آیا این نسخ در محتوا نیز تفاوت‌هایی داشته‌اند (مانند اختلاف تحریرهای خدای‌نامه) بحثی است که نمی‌توان درباره‌اش رأی حتمی داد ولی در هر حال مسأله‌ی اشکانیان و نیز ناقص بودن کار دقیقی - چنان‌که در صفحات بعد بررسی خواهد شد - چنین احتمالی را پدید می‌آورد. درباره‌ی ۲۰۰ سال مذکور در شاهنامه این نکته را هم باید اضافه کرد که از بین همه منابع معتبر اسلامی، گویا تنها در الکامل ابن اثیر به این تاریخ نیز اشاره شده است. (← ابن اثیر ۱۳۷۰، صص ۳۴۴ و ۳۴۵) گرچه مطالب الکامل: «از بخش مربوط به هیوط آدم تا ۳۱۰ ق بیشتر بر نوشته‌های طبری متکی است. (← رضازاده‌ی لنگرودی ۱۳۷۴، ص ۷۰۳) ولی ابن اثیر از مآخذ دیگر هم بهره‌گرفته است، بر این اساس آیا وی در این جا به شاهنامه‌ی فردوسی نظر داشته یا از منبعی دیگر استفاده کرده است؟ متأسفانه ابن اثیر در بیشتر موارد از منابع خویش یاد نمی‌کند.

از مجموع آنچه گفته شد، خلاصه‌ی پاسخ سؤال مقدمه این‌گونه خواهد بود که: شاهنامه‌ی ابومنصوری، منبع اساسی شاهنامه‌ی فردوسی بوده و احتمالاً فردوسی آن را در تدوین نخست (حدود ۳۷۰-۳۸۴ هـ) به نظم در آورده است ولی بر بنیاد قرآینی عقلی و نیز متنی، یگانه مآخذ شاهنامه نبوده و فردوسی پیش

از این تاریخ و در زمان تدوین دوم (۳۸۴-۴۰۰ یا ۴۰۲) داستان‌هایی از منابع دیگر سروده و در چهارچوب اصلی کار گنجانده است. بازسازی محتوای تحریر اول فردوسی و بر پایه‌ی آن، شاهنامه‌ی ابومنصوری تقریباً غیرممکن است و از قرینه‌ها و اسناد موجود باید با احتیاط بسیار بهره‌گرفت و در نتیجه‌گیری‌ها به ویژه درباره‌ی روایت‌های بیرون از شاهنامه‌ی ابومنصوری، نباید از حدس و احتمال فراتر رفت.

پس از این نتیجه‌گیری، موضوع بحث دیگر، چگونگی استفاده فردوسی از منابع خویش است. معمولاً به استناد این دو بیت از شاهنامه که در پایان داستان کاموس کشانی آمده است:

سر آوردم این رزم کاموس نیز  
 دراز است و نگشاد از او یک پیشیز  
 گر از داستان یک سخن کم بدی  
 روان مرا جای ماتم بدی

(خالقی ۲۸۸۰/۳ و ۲۸۷۹/۳)

تصور می‌شود که فردوسی در نظم شاهنامه پیرو دقیق مطالب و ترتیب موجود در منابع خود و اصطلاحاً «امانت دار» بوده است، (برای نمونه ← صفا ۱۳۶۳، ص ۱۹۲ و ص ۲۰۳) در صورتی که این ابیات درباره‌ی داستان کاموس و حفظ همه‌ی رویدادهای آن است نه در باب سراسر شاهنامه و بررسی روایات دیگر و سنجش آن‌ها با منابع جانبی، نشان می‌دهد که در این بحث باید تعریف، دامنه و کیفیت مفهوم «امانت داری» فردوسی را معین و از نظریات کلی پرهیز کرد<sup>۳۱</sup>. در این بخش از مقاله با

## روایت سوم طبری

## غز اخبار ثعالبی

نام پادشاه	مدت فرمانروایی	نام پادشاه	مدت فرمانروایی
۱ اقفور	۶۲ سال	۱ اقفور	۶۲
۲ شاپور	۵۳	۲ شاپور	۵۲
۳ گودرز	۵۷	۳ گودرز	۵۹
۴ ایران شهر	۴۷	۴ ایران شهر	۴۷
۵ گودرز	۳۱	۵ گودرز	۳۱
۶ نرسی	۳۴	۶ نرسی	۳۴
۷ هرمزان	۴۷	۷ هرمزان	۴۸
۸ فیروز	۳۹	۸ فیروزان	۲۹
۹ خسرو	۴۷	۹ کسری	۴۷
۱۰ اردوان	۵۵	۱۰ اردوان	۵۵
مجموع سالها	۴۷۲	مجموع سالها	۴۶۴



استفاده از قرآینی در دو اثر مرتبط با منبع اصلی شاهنامه، شیوهی برخورد فردوسی با مناقش بیان خواهد شد. مأخذ نخستین، مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری است که گویا به قلم ابومنصور معمری، دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، نوشته شده (صفا ۱۳۶۳، ص ۱۰۳، خطیبی ۱۳۷۳، ص ۲۹۳) و آگاهی‌های مندرج در آن، در مواردی معتبرتر و قابل اعتمادتر از منابع دیگر است، البته برخی در اصالت این مقدمه تردید کرده‌اند (کریستن سن ۱۳۷۲، ص ۱۲۹، همایون فرخ، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۵) ولی اسناد و دلایل شادروان علامه قزوینی این شبهه را تقریباً باطل می‌کند. (قزوینی ۱۳۶۳، صص ۱۵۸-۱۶۲) یکی از اطلاعات بسیار سودمند این مقدمه در موضوع مورد بحث، آنجاست که می‌گوید: «و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد چون دست برد آرش و چون همان سنگ کجا فریدون به پای بازداشت» (قزوینی ۱۳۶۳، ص ۱۶۵) با این اشاره‌ی آشکار، مسلم می‌شود که داستان تیراندازی آرش کمان گیر و سنگی که فریدون با پای متوقف کرد، در شاهنامه‌ی ابومنصوری (این نامه در مقدمه) بوده است، از این روی به بررسی شاهنامه می‌پردازیم تا مشخص شود که فردوسی با این دو روایت منبع اصلی خویش چه کرده است، در گفتار رفتن فریدون به جنگ ضحاک، داستان فریدون و سنگ چنین آمده است:

به پایان که شاه خفته به ناز  
 شده یک زمان از شب دیر یاز  
 یکی سنگ بود از بر برز کوه  
 برادرش هر دو نهان از گروه  
 دویدند بر کوه و کدند سنگ  
 بدان تا بکوبد سرش بی درنگ  
 وزان کوه غلطان فروگاشتند  
 مران خفته را کشته پنداشتند  
 به فرمان یزدان سر خفته مرد  
 خروشیدن سنگ بیدار کرد  
 به افسون همان سنگ برجای خویش  
 بیست و نجنید آن سنگ بیش

(خالقی ۷۲/۱ و ۲۸۶/۷۳-۲۹۱)

چنان که ملاحظه می‌شود در شاهنامه، فریدون، سنگ را با افسون ایزدی بر جای می‌ایستاند و این تفاوت به خوبی ثابت می‌کند که فردوسی در جزئیات

این بخش از داستان در شاهنامه‌ی ابومنصوری تغییر داده مگر این که فرض کنیم که از منبعی دیگر استفاده کرده است که آن هم قابل اثبات نیست. این پهلوانی یا شگفت کاری فریدون در غرر ثعالبی نیامده است و ظاهراً فقط در زین الاخبار گردیزدی دیده می‌شود که در آنجا نیز فریدون با بانگ خویش سنگ را باز می‌دارد (گردیزی ۱۳۶۳، ص ۳۶) که باز نوعی افسون یزدانی است و با روایت فردوسی همانندی بیشتری دارد تا شاهنامه‌ی ابومنصوری. اما داستان کمان گیری آرش به رغم اشاره‌ی فردوسی به تیراندازی او در بیتی از شاهنامه (مسکو ۳۱۸/۲۷۲/۹) به صورت کامل نیامده است. بعضی از محققان معتقدند که این داستان در مأخذ فردوسی نبوده (هانزن ۱۳۷۴، ص ۸۷، خالقی مطلق ۱۳۸۱، نگاهی به هزار بیت دقیقی، ص ۳۴۸، خطیبی ۱۳۸۱، صص ۷۲ و ۷۳) ولی اشارت صریح مقدمه شاهنامه‌ی ابومنصوری، دلیل استوار وجود این روایت در منبع اساسی شاهنامه است و نشان می‌دهد که فردوسی خود از نظم آن چشم پوشیده است. داستان آرش در غرر ثعالبی نیز آمده است و نکته‌ی شایان توجه آن، این است که برخلاف رساله‌ی پهلوی ماه فروردین روز خرداد و منابع پارسی و عربی که تیراندازی آرش را به روزگار پادشاهی منوچهر نسبت داده‌اند، (تفضلی ۱۳۵۴، ص ۷۸، صدیقیان، ۱۳۷۵، صص ۲۷۲-۲۷۵) در غرر اخبار، آرش در عصر زوکمان می‌گیرد (شاهنامه‌ی کهن، صص ۱۰۲ و ۱۰۳) و این تفاوت، در برابر هم داستانی سایر منابع، شاید قرینه‌ای باشد برای اخذ این داستان از شاهنامه‌ی ابومنصوری، البته ثعالبی در جایی دیگر (همان، ص ۹۰) به روایت تیراندازی آرش در دوران منوچهر بعنوان یکی از چند قول گوناگون درباره‌ی زمان حمله‌ی افراسیاب به ایران زمین اشاره‌ی کوتاه و گذرا کرده است. دلیل حذف عمده‌ی این داستان پرشور و بسیار معروف<sup>۳۳</sup> از شاهنامه معلوم نیست، اگر گمان کنیم که فردوسی: «به شیوه‌ی معمول خود آگاهانه می‌کوشیده تا از جنبه‌های وهمی و باورنکردنی پنداشت‌های اساطیری ایران باستان بکاهد و آن‌ها را با رعایت نوعی روش راسیونالیستی به صورت موضوعاتی معقول یا پذیرفتنی درآورد» (باقری ۱۳۷۱، ص ۱۴) این داستان را هم که به نوشته‌ی مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری، ثعالبی (همان، ص ۷۳) و ابن اثیر (ابن اثیر ۱۳۷۰، ص ۱۸۶) جزو شگفتی‌های داستان‌های باستان بوده حذف کرده است، درست نیست چون حفظ روایت‌هایی مانند: ماران دوش ضحاک، اکوان دیو و... در شاهنامه این توجیه را نقض می‌کند، لذا تنها توضیح یا توجیه نسبتاً منطقی این است که شاید تعارض داستان آرش با وحدت روایی شاهنامه سبب

کنار گذاشتن آن شده است و وحدت مورد نظر در این باره، می‌تواند همان پاسخ زنده یاد دکتر بهار باشد که: «تارقیمی که نتوان او را به دست رستم کشت، برای رستم وجود نداشته باشد... همچنان که دو پادشاه در اقلیمی ننگجند، وجود دو پهلوان نیز از هنری بودن شاهنامه می‌کاهد مگر چون سهراب و اسفندیار به دست رستم جان ببازند». (بهار ۱۳۴، صص ۸۹، ۱۲۱) در هر حال جایی که فردوسی، داستانی مانند «اندروز بزرگمهر» را با وجود دلگیر خواندن آن (← مسکو ۲۶۲۷/۲۰۶/۸) به نظم درآورده و حذف نکرده است، چشم پوشی از روایت آرش کمان‌گیر حتماً دلیل ویژه و مهمی داشته است. بر این پایه، در حدود امانت‌داری فردوسی، بر عکس نظر برخی از پژوهشگران (← یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۷۳، امید سالار ۱۳۷۶، ص ۱۳۰) باید مسأله‌ی حذف عمدی داستان/داستان‌ها از منبع/منابع را هم افزود و جالب است که این حذف درباره‌ی داستان‌های پهلوان آرمان فردوسی، رستم، نیز مصداق دارد، بدین معنی که فردوسی داستان‌هایی مانند: رستم و پیل سپید که به استناد بیتی از فرخی سیستانی<sup>۳۳</sup> و آمدن داستان در نزهت‌نامه‌ی علایی (← مینوی ۱۳۸۱، صص ۳۵۰ و ۳۵۱) روایت مشهوری در عصر فردوسی بوده است، یا رستم و شیرنگ را که در نامه‌ی اخبار آزاد سرو وجود داشته (← صفا ۱۳۶۳، ص ۳۲۳) به نظم در نیاورده است<sup>۳۴</sup> و حتی می‌توان احتمال داد که شاید روایت‌هایی همچون: رستم و دژسیند، رستم و کک کوهزاد، آوردن رستم، کی قباد را از کوه البرز و... نیز در مجموعه آزاد سرو بوده و فردوسی آن‌ها را کنار گذاشته و تنها بعضی از داستان‌های رستم را انتخاب کرده است. منبع دوم برای شناخت تغییرات و گزینش‌های فردوسی، غرر ثعالبی است که از دو طریق می‌تواند سودمند باشد، اول (و البته همراه با احتیاط و احتمال) برخی جزئیات و موضوعات است که از میان منابع گوناگون، فقط در غرر آمده است و در این موارد شاید منبع او شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است ولی در شاهنامه‌ی فردوسی دیده نمی‌شود و چه بسا فردوسی آن‌ها را حذف کرده است، برای نمونه از این بخش‌ها، ۵۲۰ سال پادشاهی جم (شاهنامه‌ی کهن، ص ۴۷)، افکنده شدن جمشید به پیش درندگان (همان، ص ۴۷)، بیرون آوردن زبان خواب‌گزار به فرمان ضحاک (همان، ص ۵۴)، رفتن ایرج به آذربایجان برای دیدن برادران (ص ۶۲)، یافته شدن درفش کاویانی توسط آق‌قور شاه اشکانی (ص ۲۶۳)، داستان گودرز کهن و سه انگشتری (ص ۲۶۸)<sup>۳۵</sup> و... دوم: داستان‌ها یا بخش‌هایی که احتمالاً یا حتماً مأخذ آن‌ها شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده و در شاهنامه‌ی فردوسی یا اصلاً نیامده است و یا با متن غرر تفاوت دارد. برای نمونه: در داستان زال و رودابه که شاید از شاهنامه‌ی ابومنصوری در شاهنامه و غرر روایت شده است، فرستادن رودابه، کنیزکی را برای راهنمایی زال (همان، ص

۷۷) و چهل روز باده‌گساری سام در بارگاه منوچهر (ص ۸۲) در شاهنامه نیست یا داستان اسپ‌گزینی رستم در دوره‌ی کیکاوود آمده است (صص ۱۰۶ و ۱۰۷) در حالی که شاهنامه رستم، رخس را در دوران زوتهماسپ می‌گیرد (← خالقی ۳۳۵/۱ و ۳۳۶) و اشاره‌ی ظریف ثعالبی (ص ۱۰۷) به پاسخ چوپان که: «این از آن رستم است و از هنگام زادن، رخس رستم نام گرفته» که با جواب چوپان پیر شاهنامه همسان است:

خداوند این را ندانیم کس  
همی رخس رستمش خوانیم و بس

(خالقی ۱۰۸/۳۳۶/۱)

احتمال یکسانی منبع فردوسی و ثعالبی را تقویت می‌کند. یا در داستان هفت‌خان اسفندیار، موضوع دو در بودن صندوق نبرد با اژدها (ص ۱۸۸) و همراه بردن بسته‌های زماورد در خوان چهارم (ص ۱۸۹) در شاهنامه وجود ندارد. مهم‌تر از این موارد، اختلاف داستان‌های رستم و اسفندیار و رستم و شغاد است که به گمان نزدیک به یقین آن‌ها در هر دو متن، شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است. برای مثال در داستان رستم و اسفندیار: رستم همراه بهمن به دیدار اسفندیار می‌آید (ص ۲۰۷) اما در شاهنامه، خود، به تنهایی و پس از رفتن بهمن، روانه می‌شود (خالقی ۳۲۸/۵ و ۳۲۹) در فراخواندن سیمرغ به دستور زال، گوسفندان پوست‌کنده پیش سیمرغ می‌نهند تا بخورد (ص ۲۱۴) که در شاهنامه این بخش نیست (خالقی ۳۹۸/۵) رستم برای رفتن به جزیره‌ی رستنگاه درخت گز بر پشت سیمرغ می‌نشیند (ص ۲۱۵) ولی در شاهنامه، سوار بر رخس و به راهنمایی سیمرغ پدان جا می‌رود (خالقی ۴۰۲/۵ و ۴۰۳) در این‌جا محتملاً فردوسی در جزئیات منبع تصرف کرده است چون ثعالبی با آن نگرش ویژه به این‌گونه شگفتی‌ها، ممکن نیست که رخس نشینی رستم را که عادی‌تر است، به سوار شدن او بر سیمرغ دگرگون کند. در غرر، زال سخنان سیمرغ را برای رستم ترجمه می‌کند (ص ۲۱۵) و در شاهنامه، رستم مستقیماً با او هم سخن می‌شود (خالقی ۴۰۱/۵) در داستان رستم و شغاد نیز: در غرر (ص ۲۲۱) شغاد، خود، پیش از رسیدن رستم به کابل، نزد شاه کابل می‌رود و با هم به کار کردن چاه می‌پردازند، اما در شاهنامه (خالقی ۱۲۷/۴۴۹/۵): «سواری براق‌گند پویان شغاد»، در غرر (ص ۲۲۲): «رستم تیری چنان بر پشت او زد که از شکمش درآمد». حال آنکه در شاهنامه (خالقی ۲۰۰/۴۵۵/۵) شغاد پشت درخت پنهان می‌شود و رستم: «درخت و برادر به هم بر، بدوخت» در غرر (ص ۲۲۲) می‌خوانیم: «چون شاه کابل آمد و رستم و دامادش را مرده یافت، هراسان شد و فرمان داد که بپیکر

## شاهنامه‌ی ابومنصوری،

### منبع اساسی

### شاهنامه‌ی فردوسی بوده و

### احتمالاً فردوسی آن را در

### تدوین نخست

(حدود ۳۷۰-۳۸۴ هـ.ق)

### به نظم در آورده است، ولی

### بر بنیاد قرآینی عقلی و نیز

### متنی، یگانه مأخذ شاهنامه

### نبوده و فردوسی پیش از

### این تاریخ و

### در زمان تدوین دوم

(۳۸۴-۴۰۰ یا ۴۰۲)

### داستان‌هایی از منابع دیگر

### سروده و در چهارچوب

### اصلی کار گنجانده است

فردوسی، در کنار پای بندی  
به کلیات داستانی  
شاهنامه‌ی ابومنصوری  
و سایر مآخذ خود مانند:  
اخبار / نامه‌ی آزاد سرو،  
هم از میان آن‌ها دست  
به انتخاب و حذف می‌زده  
(نمونه‌ی آرش کمان‌گیر و  
برخی داستان‌های رستم) و  
هم گاهی جزئیات داستان‌ها  
را تغییر می‌داده است  
(نمونه‌ی فریدون و سنگ  
و...) و این دو نکته‌ی مهم  
و مستند (تغییر و حذف)  
باید در بحث «امانت داری  
فردوسی» ملحوظ شود

شغاد را به سوی کسانش ببرند و کسی را بر مردی  
رستم گمارد تا او را هم به پیکر برادرش ببیوندند.  
در شاهنامه (خالقی ۴۵۶/۵ و ۴۵۷) این بخش دیده  
نمی‌شود. در غرر (ص ۲۲۳) فرامرز به کابل می‌رود و:  
«رخش را از چاه بیرون آورد و آن را کفن کرد و به  
خاک سپرد و تابوت رستم و زواره را به سیستان آورد».  
اما در شاهنامه (خالقی ۴۶۰/۵) رخس را کفن می‌کنند  
و بر پشت پیل، ظاهراً همراه پیکرهای رستم و زواره به  
سیستان می‌آورند. علت این‌گونه تفاوت‌ها را به احتمال  
بسیار باید اختیار و دخالت فردوسی و حفظ استقلال  
شاعرانه‌ی او دانست (← نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۴، خالقی  
مطلق ۱۳۷۴، صص ۷۴۵ و ۷۴۶) نه مثلاً آزادی عمل  
ثعالبی و البته در حاشیه‌ی این دلیل، احتمال اختلاف  
دست‌نویس‌های شاهنامه‌ی ابومنصوری نیز همچنان  
محفوظ است. علاوه بر این نمونه‌ها، پژوهشگران به موارد  
دیگری نیز از تصرفات فردوسی در منابع خویش اشاره  
کرده‌اند (← نولدکه ۱۳۶۹، ص ۱۲۶، زریاب خوبی  
۱۳۵۷، ص ۱۹۸، حمیدیان ۱۳۷۲، صص ۱۲۴-۱۲۹،  
اکبرزاده ۱۳۷۹، صص ۸۷، ۱۲۳ و ۱۸۶) که در مجموع  
ثابت می‌کند که فردوسی، در کنار پای بندی به کلیات  
داستانی شاهنامه‌ی ابومنصوری و سایر مآخذ خود مانند:  
اخبار / نامه‌ی آزاد سرو، هم از میان آن‌ها دست به  
انتخاب و حذف می‌زده (نمونه‌ی آرش کمان‌گیر و برخی  
داستان‌های رستم) و هم گاهی جزئیات داستان‌ها را  
تغییر می‌داده است (نمونه‌ی فریدون و سنگ و...) و این  
دو نکته‌ی مهم و مستند (تغییر و حذف) باید در بحث  
«امانت داری فردوسی» ملحوظ شود.

آخرین موضوع مرتبط با شاهنامه‌ی ابومنصوری در این  
مقاله، بررسی کار دقیقی است. به استناد سخن فردوسی  
در دیباجه، پس از تدوین شاهنامه‌ی ابومنصوری و رواج آن  
در بین مردم، شاعری جوان و گشاده‌زبان، نظم این متن  
منثور را بر عهده گرفت اما با مرگ (کشته شدن) ناگهانی  
او، کار ناتمام ماند (← خالقی ۱۲۶/۱۳۱-۱۳۴) توضیح  
دیگر فردوسی در مقدمه و مؤخره‌ی ابیات بازآورنده‌ی  
این شاعر در شاهنامه (← خالقی ۷۵/۵ و ۱۷۶) آشکار  
می‌کند که وی، دقیقی توسی بوده است. هزار و چند  
بیت بازمانده‌ی او در متن شاهنامه‌ی فردوسی، اگر چه  
با رساله‌ی پهلوی یادگار زریبان بسیار همانند است اما  
اشاره‌ی روشن فردوسی در دو جا- همانگونه که ذکر  
شد- تردیدی بر جا نمی‌گذارد که مآخذ مستقیم دقیقی،  
شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است و مؤلفان این متن  
ظاهراً از کتاب یادگار زریبان استفاده کرده بودند و همین  
واسطه، سبب مشابهت سروده‌های دقیقی و متن پهلوی  
شده است. (← نولدکه ۱۳۶۹، ص ۲۱، صفا ۱۳۵۵، ص  
۱۴، هم او، ۱۳۶۹، ص ۵۴) با رویکرد به این موضوع  
قطعی، پرسش بسیار مهمی که پیش می‌آید- و دشواری

و پیچیدگی آن بسان مسأله‌ی اشکانیان است- این  
است که چرا منظومه‌ی دقیقی علی‌رغم اشتراک منبع  
با شاهنامه‌ی فردوسی، به جای رعایت ترتیب زمانی و  
داستانی مآخذ که با پادشاهی گیومرث آغاز می‌شده-  
چنان که در اثر فردوسی می‌بینیم- از داستان شهرپاری  
گستاسپ و ظهور زرتشت شروع شده و در واقع ناقص  
است؟ به سخنی دیگر، چرا دقیقی، نظم خویش را از  
میان‌های منبع منثور آغازیده است؟ این نکته از دیرباز  
توجه محققان را به خود جلب کرده و معروفترین و  
ساده‌ترین پاسخی که به آن داده‌اند، این است که چون  
دقیقی بر آیین زرتشت بوده و یا حداقل گرایش‌های  
زرتشتی داشته است، خود، به عمد، این بخش از  
شاهنامه‌ی ابومنصوری را برای آغاز کار برگزیده است  
(← نولدکه ۱۳۶۹، ص ۴۸، پورداوود ۱۳۶۳، ص ۵۵  
(مقدمه) معین ۱۳۶۳، صص ۲۷ و ۲۸، عقیقی ۱۳۵۵،  
صص ۹۲ و ۹۳) اما پژوهش‌های بیشتر و علمی‌تر امروز  
تقریباً اثبات کرده که دقیقی زرتشتی نبوده است (شدر  
۱۳۵۶، صص ۴۷۱-۴۹۷ محیط طباطبایی ۱۳۶۹،  
دقیقی و شاهنامه‌ی فردوسی، صص ۲۸۴-۲۸۷، روشن  
۱۳۷۰، ص ۲۲۶) و بر همین بنیاد پاسخ مذکور، دیگر  
پذیرفته نیست، افزون بر دلایل پژوهشگران، این را نیز  
باید در نظر داشت که دقیقی ظاهراً و چنان که معروف  
است، به دستور شهریار سامانی (نوح بن منصور) و در  
دربار او کار نظم شاهنامه‌ی ابومنصوری را شروع کرده  
بود، از این روی حتی اگر زرتشتی و یا دارای تمایلات  
زرتشتی هم بوده است، بسیار قابل تأمل می‌نماید که  
به صرف علائق شخصی، ترتیب سنتی و رایج منبع  
خویش (از گیومرث تا یزدگرد) را بر هم زده باشد چون  
به هر حال امکان داشت که متولیان و سفارش دهندگان  
(پادشاه و درباریان) بر او خرده بگیرند. درباره‌ی این ابهام،  
نظریات دیگری نیز مطرح شده است، از جمله: دقیقی  
بخشی از شاهنامه‌ی ابومنصوری را در دست داشته نه  
همه‌ی آن را و یا منبع او اصلاً به شاهنامه‌ی ابومنصوری  
مربوط نبوده است (محیط طباطبایی ۱۳۶۹، نقش  
خدای‌نامه در پیدایش شاهنامه، ص ۲۷۴، هم او ۱۳۶۹،  
دقیقی و شاهنامه، ص ۲۸۶، هم او ۱۳۶۹، تازه یا کهنه؟،  
ص ۲۹۶) که نص شاهنامه این فرضیه را سخت سست  
می‌کند. دیگر این که: برتری نقش اسفندیار بر رستم در  
شاهنامه‌ی ابومنصوری، علت آغاز کار دقیقی از پادشاهی  
گستاسپ است. (← خالقی مطلق ۱۳۶۳، ص ۱۱۹) اما  
دقیقی به کدام دلیل جانب اسفندیار را گرفته و داستان  
را از جایی که برتری او بر رستم آشکارتر بوده، به نظم  
در آورده و کار خویش را ناقص کرده است؟ سه دیگر: هم  
چنان که فردوسی: «اجزای حماسه‌اش را در عمل مطابق  
با توالی حوادث در شکل کنونی آن نظم نکرده است [و]  
به اقتضای احوال تدریجاً هر وقتی بخشی از آن را به

نظم درآورده است». (زرین کوب ۱۳۷۴، ص ۳۰) پس بی‌ترتیبی کار دقیقی نیز غریب نیست، ولی این قیاس هم استوار نمی‌نماید چرا که فردوسی، جز از داستان‌هایی که پیش از حدود (۳۷۰ هـ.ق) و نیز به هنگام تدوین دوم سروده و بر ساختار اصلی منظومه افزوده است، محتملاً در تحریر نخست تابع توالی شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است. در کنار این نظریات، به دو فرضیه‌ی دیگر هم باید اشاره کرد، نخست: همان احتمال تفاوت نسخه‌های شاهنامه‌ی ابومنصوری که شاید دست‌نویس مورد استفاده‌ی دقیقی با آن فردوسی، اختلاف‌هایی داشته است، چنان که دست‌کم نفوذ تحریرهای دینی خدای‌نامه در این بخش از منبع دقیقی با مقایسه با منش و کنش گشتاسب و پیرامونیان او در سروده‌های فردوسی، بسیار محسوس است. دوم این‌که: ابیات دقیقی در شاهنامه، همان‌گونه که بارتولد نیز توجه کرده است (← بارتولد ۱۳۶۹، ص ۵۷) بدون هیچ مقدمه و به صورت ناگهانی با این بیت آغاز می‌شود:

چو گشتاسب را داد لهراسپ تخت  
 فرود آمد از تخت و بر بست رخت

(خالقی ۱۴/۷۶/۵)

با توجه به شیوه‌ی فردوسی که جز از داستان‌هایی که خطبه‌ی جداگانه دارند، داستان گیومرث (یعنی سرآغاز روایی شاهنامه) را هم با چند بیت مقدمه شروع کرده است و نیز منظومه‌های پیرو شاهنامه که همه با پیش درآمد آغاز می‌شوند، این موضوع از نظر شیوه‌ی شاعری و سبک نظم داستان (داستان سرایی) اندکی نامأنوس است، از این روی احتمال می‌رود که شاید این بخش مقدمه‌ای داشته و چه بسا که دقیقی بیت‌های بیشتری از آنچه در شاهنامه (۱۰۱۵ بیت در چاپ دکتر خالقی مطلق، ۱۰۱۷ بیت در چاپ مهندس جیحونی ۱۰۰۹ بیت در چاپ مسکو و ۱۰۲۳ بیت در تصحیح ژول مول) آمده، سروده بوده است، البته فردوسی، آشکارا از زبان دقیقی می‌گوید که او تقریباً هزار بیت را به نظم کشیده بود:

ز گشتاسب و ار جاسپ بیتی هزار  
 بگفتم سرآمد مرا روزگار

(خالقی ۱۱/۷۶/۵)

اما شاید تنها در حدود هزار بیت از سخنان دقیقی به فردوسی رسیده بود و نه بیشتر.<sup>۳۶</sup> دکتر خالقی مطلق سالها پیش با بررسی نزدیک به صد بیت منسوب به دقیقی در بحر متقارب (غیر از بیت‌های موجود در شاهنامه) به این نتیجه رسیده بودند که: «هیچ بیتی یافت نشد که نوعی با محتوای شاهنامه بخورد». (خالقی مطلق، ۱۳۵۵،

صص ۲۳۵، ۲۳۶) و به همین جهت فرضیه مورد بحث را رد کرده اند اما نگارنده با استقاده از منبعی جدیدتر که ابیات منسوب به دقیقی در بحر متقارب را آورده است، ۵۴ بیت با مضمون و سبک حماسی یافته است که هیچ یک از آن‌ها یا در شاهنامه نیامده (طبق کشف الابیات دکتر دبیر سیاقی) و یا این که جزو ابیات الحاقی آن (۲ بیت) است. (برای این بیتها ← دقیقی ۱۳۶۸، صص ۱۰۸-۱۱۴) علاوه بر این، با اینکه: «تاریخ شروع نظم گشتاسب نامه درست معلوم نیست ولی مسلماً بعد از سال ۳۶۵ یعنی در حدود ۳۶۶ و ۳۷۶ است. زیرا چنان که می‌دانیم نوح بن منصور در سال ۳۶۵ به سلطنت نشست و دقیقی در آغاز عهد او به نظم شاهنامه شروع کرد و پس از هزار بیت در حدود سالهای ۳۶۸ و ۳۶۹ کشته شد». (صفا ۱۳۶۳، صص ۱۷۰ و ۱۷۱) با این وصف حتی اگر مدت زمان پرداختن دقیقی به این کار را یک سال یا اندکی کمتر بینداریم، بعید می‌نماید که شاعری همچون دقیقی، در این برهه تنها هزار و چند بیت (یعنی روزی ۳ بیت یا کمتر) سروده باشد، آن هم در کاری که گویا به فرمان پادشاه سامانی بوده و بی‌گمان شتاب بیشتری می‌طلبیده است، پس این قرینه‌ی عقلی نیز به سود فرضیه‌ی احتمالی بیشتر بودن ابیات دقیقی است اما به هر روی، با همه‌ی این حدس‌ها و تصورات، پرسش پیچیده‌ی مورد بحث هم چنان به قوت خویش باقی است و پاسخی قانع‌کننده و مستدل نمی‌یابد. در پایان به دو نکته‌ی فرعی ولی مهم دیگر نیز اشاره می‌شود، نخست این که معمولاً به استناد مقدمه‌ی اول و سوم شاهنامه و مقدمه‌ی افسانه‌آمیز بایسنقری و نیز برخی تذکره‌ها، اعتقاد غالب این است که دقیقی، نظم شاهنامه‌ی ابومنصوری را به دستور نوح بن منصور سامانی آغاز کرده است (برای متن این مقدمه‌ها ← ریاحی ۱۳۷۲، صص ۱۹۳، ۳۲۹ و ۳۷۰) در صورتی که کهن‌ترین منبع درباره‌ی کار دقیقی یعنی شاهنامه، به صراحت می‌گوید که دقیقی خود، به خواست و پیشنهاد خویش این کار را بر عهده گرفت:

جوانی بیامد گشاده زبان  
 سخن گفتنی خوب و طبعی روان  
 به شعرم آرم این نامه را گفت من  
 از او شادمان شد دل انجمن

(خالقی ۱۲۸/۱۳/۱ و ۱۲۹)

آیا این سخن فردوسی از نظر تاریخی سزاوار اعتماد و قبول است یا این که وی به دلیل خاصی، مثلاً احتیاط در نام نبردن از سامانیان به سبب تقدیم کتاب به محمود غزنوی موضوع را دگرگون کرده است؟ جالب است که در صورت پذیرش اختیاری و نه فرمایشی بودن

چرا دقیقی، نظم خویش را از میانه‌های منبع منثور آغاز کرده است؟  
 این نکته از دیرباز توجه محققان را به خود جلب کرده و معروفترین و ساده‌ترین پاسخی که به آن داده‌اند، این است که چون دقیقی بر آیین زرتشت بوده و یا حداقل گرایش‌های زرتشتی داشته است، خود، به عمد، این بخش از شاهنامه‌ی ابومنصوری را برای آغاز کار برگزیده است





شاید دست‌نویس مورد استفاده‌ی دقیقی با آن فردوسی، اختلاف‌هایی داشته است، چنان‌که دست‌کم نفوذ تحریرهای دینی خدای‌نامه در این بخش از منبع دقیقی با مقایسه با منش و کنش گشتاسب و پیرامونیان او در سروده‌های فردوسی، بسیار محسوس است

شاهنامه‌سرایی دقیقی، مسأله‌ی انتخاب گشتاسب‌نامه برای نظم، از منظر دیگری قابل بحث خواهد بود. مطلب دوم هم این‌که: نگارنده حدس می‌زند که شاید فردوسی، هزار و چند بیت دقیقی را در تدوین نخست وارد شاهنامه کرده است چرا که دقیقی به هر حال بخشی از شاهنامه‌ی ابومنصوری را سروده بود و هنگامی که فردوسی در نظم پیوسته و مرتب این‌نامه در سال‌های (۳۷۰-۳۸۴) به موضع مربوط (پادشاهی گشتاسب) رسیده است به جای بازسرایی داستان، همان بیت‌ها را گنجانده (هم برای پیوند موضوع و هم ظاهراً برای سنجش خویش و دقیقی از سوی دیگران است) و سخن خود را با حفظ ارتباط موضوعی با ابیات دقیقی (به دلیل اشتراک منبع) از سر گرفته است اما مقدمه‌ی این بیت‌ها (به خواب دیدن دقیقی) و مؤخره (نقد شعر دقیقی و ستایش محمود) را در تدوین دوم افزوده است (به دلیل اشاره به سال ۳۸۵ هـ.ق) و نیز (مدح محمود) در این جا چند بیت پایانی سخن دقیقی و آغاز مجدد گفتار فردوسی را با حذف بیت‌های نقد و مدح، پشت سر هم می‌آوریم تا پیوند موضوعی بهتر و دقیق‌تر ملاحظه شود:

چو ارجاسپ آگاه شد شاد گشت  
از اندوه دیرینه آزاد گشت  
سران را همه خواند و گفتا روید  
سپاه پراکنده گرد آورید  
برفتند گردان لشکر همه  
به کوه و بیابان و جای رمه  
بدو باز خواندند لشکرش را  
گزیده سواران کشورش را  
(خالقی ۱۷۳/۵ و ۱۷۴/۱۰۲۵-۱۰۲۸)

(پایان بیت‌های دقیقی)

بفرمود تا کهرم تیغ زن  
برد پیش سالار چین انجمن  
که ارجاسپ را بود مهتر پسر  
به خورشید تابان برآورده سر  
بدو گفت بگزین ز لشکر سوار  
زگردان شایسته مردی هزار  
(خالقی ۱۷۸/۵-۱۰۶۴-۱۰۶۶)

### پی‌نوشت:

۱. بر همین بنیاد است که روان‌شاد دکتر زرین کوب، محققان هشیار را از ورود در این بحث برحذر داشته‌اند. برای آگاهی بیشتر، رک: فردوسی و شاهنامه، نامورنامه، ص ۵۵
۲. بدیهی است که در این زمینه فرضیات و دیدگاه‌های غیر علمی هم دیده می‌شود که شماری از آن‌ها اعتباری نسبی نیز ندارد برای نمونه: شاهنامه‌ی ابومنصوری، منبع فردوسی نبوده است. شاهنامه‌ی

ابومنصوری منبع فرعی شاهنامه بوده است. شاهنامه‌ی ابومنصوری مبتنی بر منابع عربی بوده است. منابع فردوسی، شفاهی بوده است. شاهنامه بر پایه‌ی دو متن ترکی سروده شده است. برخی داستان‌های شاهنامه، از حافظه‌ی فردوسی به نظم درآمده است. شاهنامه‌ی ابومنصوری، فقط مآخذ بخش ساسانیان بوده است و...

۳. در کتاب: Das iranische konigsbuch Aufbau und Gestalt des schahname von Firdosi, Akademic wissenschaften und der Literature in Mainz, 1954

۴. درباره‌ی استنساخ و توزیع داستان‌های منظوم فردوسی پیش از سال ۳۷۰ هـ.ق رک: ریاحی، محمدامین، سرچشمه‌های فردوسی شناسی، ص ۵۲

۵. درباره‌ی فضای حماسی توس در عصر فردوسی و تأثیرات فکری-فرهنگی آن بر شاعر، رک: اسلامی ندوشن، محمد علی: سرو سبزه فکن، ص ۵۲ خالقی مطلق، جلال: طوس زادگاه دقیقی است؟ یادنامه‌ی دقیقی توسی، صص ۲۴۱-۲۴۵، زرین کوب، عبدالحسین: فردوسی و شاهنامه، نامورنامه، صص ۶۵-۶۸، شفیعی کدکنی، محمدرضا: نکته‌های درباره‌ی طوس و حماسه‌های ملی، هستی، اسفند ۱۳۷۱، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۶. برسیدم از هر کسی بی‌شمار  
بترسیدم از گردش روزگار  
مگر خود درنگم نباشد بسی  
بباید سپردن به دیگر کسی  
(خالقی ۱۳۷/۱۳۷ و ۱۳۸)

۷. برای دیدن دلایل برخی دیگر از پژوهشگران، رک: جیحونی، مصطفی: شاهنامه، کتاب صفر، صص ۳۵-۴۰، شیرانی، حافظ محمود خان: شرح احوال فردوسی از شاهنامه، در شناخت فردوسی، صص ۶۰-۶۶، صفا، ذبیح الله: حماسه‌سرایی در ایران، صص ۱۷۷-۱۷۹، موسوی، مصطفی: بیژن و منیژه، صص نه، یازده، منیوی، مجتبی: فردوسی و شعر او، صص ۶۶-۷۰، دکتر علیرضا شاپور شهمازی هم‌زمان سرایش بیژن و منیژه را ۳۶۵ هـ.ق (۳۵ سالگی) فردوسی می‌دانند. رک:

Ferdowsi, A critical biography, Harvard university and Mazda Publishers, California, ۱۹۹۱, p۶۵

۸. در این باره هم چنین رک:

Khatibi, Abulfazl, on the source of the story of Bizhan and Manizha, Tafazzoli Momorial volume, ed by Momid salar (in print)

(مشخصات و مضمون این مقاله چاپ نشده، از گفتار دیگری از آقای خطیبی استفاده شده است: خطیبی ۱۳۸۱، ص ۷۰) مرحوم استاد ملک الشعرای بهار نیز به احتمال بودن داستان بیژن و منیژه در شاهنامه‌ی ابومنصوری اشاره کرده‌اند. رک: شرح حال فردوسی از روی شاهنامه، فردوسی‌نامه‌ی بهار، ص ۲۲

۹. برای دیدن شماری از این معیارها و قرائین رک: ریاحی، محمد امین: فردوسی، ص ۸۴

۱۰. صلابت قطعه‌ای هم که با این مطلع به نام فردوسی آمده، شاهنامه‌ی است:

فلک گر به زیر نقاب اندر است  
و گر زیر بر عقاب اندر است

۱۱. ایشان هم‌چنین اشاره کرده‌اند که تاریخ (۳۸۹ هـ.ق) که مورد استناد برخی از محققان قرار گرفته، الحاقی است.

۱۲. برای پشتوانه‌های بیت مربوط به پایان سال تدوین نخست در نسخه‌های مختلف، رک: ریاحی، محمد امین: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، صص ۳۵ و ۴۵ خالقی مطلق، جلال: تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، همان، ص ۴۲۰

۱۳. به اعتقاد شاهنامه پژوهان، تعبیراتی مانند: نامه‌ی باستان، نامه‌ی شهریار، نامه‌ی یهلوان و... در شاهنامه، ناظر بر شاهنامه‌ی ابومنصوری است، رک: خالقی مطلق، جلال: دو نامه درباره‌ی بدیهه‌سرایی شفاهی و شاهنامه، ایران‌شناسی، سال نهم، شماره‌ی ۱، ص ۴۳، ریاحی، محمد امین: آن هنر اصلی که فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، صص ۵۷ و ۵۸، هم او: فردوسی، ص ۸۴

۱۴. در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصور آمده است: «امیر ابومنصور عبدالرزاق... دستور خویش ابومنصور العمری را بفرمود تا خداوند کتب را... گرد کرد و بنشاند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هایشان و زندگانی هر یکی و روزگار داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین... تا بزرگوار شهریار که آخر ملوک عجم بود».

رک: قزوینی، محمد؛ مقدمه‌ی قدیم شاهنامه، هزار فردوسی، صص ۱۶۴ و ۱۶۵

۱۵. درباره‌ی محتوای شاهنامه‌ی ابومنصور، رک: نولدکه، تئودور؛ حماسه‌ی ملی ایران، صص ۴۲ و ۴۳، ریاحی، محمد امین؛ فردوسی، ص ۲۶۱ و درباره‌ی منابع شاهنامه‌ی ابومنصور، رک: خالقی مطلق، جلال؛ دو نامه درباره‌ی بدیهه‌سرایی شفاهی و شاهنامه، همان، ص ۴۳، هم او؛ در پیرامون منابع فردوسی، همان، ص ۵۱۳، هم او؛ یادداشت‌های شاهنامه، صص ۲۲ و ۲۳

۱۶. تقریبی به این دلیل که فردوسی در این قطعه به دو سال متفاوت از عمر خویش اشاره می‌کند: عمر مرا سال یگدشت بر شست و پنج نه نیکو بود گریبازم به گنج (مسکو ۲۱۶۷/۱۳۸۹)

و را سال سی بد مرا شست و هفت نپرسید زین پیر و تنها برفت (مسکو ۲۱۸۰/۱۳۸۹)

البته بیت دوم در تصحیح ژول مول و نیز چاپ بروخیم (طبق حاشیه چاپ مسکو) به صورتی است که همان ۶۵ سالگی را بیان می‌کند: مرا شست و پنج و واری و هفت نپرسید از این پیر و تنها برفت (ژول مول ۲۲۵۹/۲۱۵۵/۷)

۱۷. بر پایه‌ی تحقیق و یافته‌ی جدید دکتر شفیع کدکنی، اثر الملک نیشابوری در حدود صد سال پیش از بنداری، شاهنامه را به عربی ترجمه کرده و بعنوان «معرب شاهنامه» شهرت داشته است اما متأسفانه این ترجمه تا امروز به دست نیامده است. در این باره، رک: نخستین ترجمه‌ی عربی شاهنامه، خلاصه مقالات همایش بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۸۲، ص ۱۸

۱۸. برای دیدن داستان‌هایی از شاهنامه که در غرر تعالی نیامده است، رک: تاریخ تعالی، صص ۴ و ۵ - چهار - صد و پانزده (مقدمه‌ی زوتنبرگ)

۱۹. چنان‌که در بخشی از «بیکار کیخسرو و افراسیاب» می‌گوید: «میان پیشروان دولشکر بر خوردهای رویداد که نام بردن از آن‌ها به درازا می‌کشد». رک: شاهنامه‌ی کهن، ص ۱۴۵

۲۰. هانزن با تأکید تمام (همان، صص ۱۱۴، ۱۱۸ و ۱۶۰) و دکتر امید سالار (همان، صص ۱۹۶-۱۹۸) و آقای خطیبی (همان، ص ۶۵) با احتیاطی بیشتر معتقدند که هفت‌خان رستم در شاهنامه‌ی ابومنصور بوده است.

۲۱. درباره‌ی بودن داستان رستم و شغاد در شاهنامه‌ی ابومنصور، رک: نولدکه، تئودور؛ حماسه‌ی ملی ایران، ص ۴۳، تقی‌زاده، حسن؛ شاهنامه و فردوسی، همان، ص ۸۶، خالقی مطلق، جلال؛ مطالعات حماسی ۲ - فرامرزننامه، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره‌ی ۱۲۸ و ۱۲۹، ص ۱۰۱، هم او؛ اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه، همان، ص ۷۴۳، خطیبی، ابوالفضل؛ راوی و روایت مرگ جهان پهلوان در شاهنامه، مجله دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، سال دوم، شماره‌ی ۶ و ۷، ص ۱۳۷

۲۲. چنان‌که مثلاً مرحوم استاد ملک الشعرای بهار پنداشته اند، رک: شرح حال فردوسی از روی شاهنامه، همان، ص ۶۹

۲۳. در این باره همچنین رک: A shahpur Shahbazi: on the Xaday-namag, papers in Honour of Prof.Ehsan Yarshater, Acta Iranica ۲۹-۳۰, Leiden, pp. ۲۰۸

۲۴. یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان

پراکنده در دست هر موبدی ازو به‌راهی ن‌سزد هر بخردی (خالقی، ۱۱۶/۱۱۵/۱۲/۱)

۲۵. معرفی گیومرث بعنوان نخستین انسان از باور داشت‌های دینی زرتشتیان است که کامل‌ترین گزارش آن در بندهشن آمده و ظاهراً سابقه‌ای اوستایی دارد. در این باره رک: یار شاطر، احسان؛ تاریخ ملی ایران، همان، صص ۴۸۲ و ۵۲۶، گویا به هنگام تألیف متن‌های فارسی میانه، گیومرث هم نخستین انسان و هم نخستین شاه دانسته شده است. رک: دریایی، تورج؛ گیومرث: شاه گل یا شاه کوه (لقب انسان نخستین در سنت زرتشتی)، تاریخ و فرهنگ ساسانی، صص ۱۶۵ و ۱۷۱

۲۶. ظاهراً دکتر خالقی مطلق شاهنامه‌ی ابومنصور و شاهنامه‌ی فردوسی را تنها مربوط به تحریرهای شاهی خدای‌نامه می‌داند. رک: ابوعلی بلخی، همان، ص ۱۰۷۵

۲۷. بر این گونه بگذشت سالی دویست تو گفستی که اندر زمین شاه نیست (مسکو ۵۳/۱۱۶/۷)

۲۸. معمولاً در بحث شاهنامه‌های پیش از فردوسی، غیر از شاهنامه‌ی ابومنصور، از سه شاهنامه‌ی مسعودی مروزی، ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی نام برده می‌شود ولی از آنجایی که به ظن استوار، ابوعلی بلخی همان ابوالمؤید بلخی بوده است، در متن به دو - و نه سه - شاهنامه اشاره شده است. در این باره، رک: خالقی مطلق، جلال؛ ابوعلی بلخی، همان، ص ۱۰۷۷، ادکایی، پرویز؛ شاهنامه و خدایانگ‌ها، هستی، پاییز، ۱۳۸۰، صص ۳۴ و ۳۵

۲۹. چه گفت اندر آن نامه‌ی راستان که گوینده یاد آرد از باستان (مسکو ۴۷/۱۱۵/۷)

چنین گفت داننده دهقان چاق کزان پس کسی را نید تخت عاج (مسکو ۴۹/۱۱۵/۷)

۳۰. بیرونی، آثارالباقیه را در دربار امیر شمس‌المعالی قابوس بن و شمس‌گیر زیاری در گرگان تألیف کرده است.

۳۱. برای بحثی جامع و سؤمند درباره‌ی حدود امانت و دخالت فردوسی، رک: حمیدیان، سعید؛ درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، صص ۱۱۱-۱۳۹، و برای دیدگاه‌های معتدل‌تر درباره‌ی چگونگی برخورد فردوسی با منابع، رک: هانزن، کورت‌هاینریش؛ مقدمه بر شاهنامه‌ی ژول مول، ص ۱۸، فریب، مهدی؛ مسیر پر تضاد رنج سی‌ساله، بازخوانی شاهنامه، ص ۲۰۸، صدیقیان، مهین‌دخت؛

چگونگی تحول اسطوره‌های ایرانی در روایت‌های دوره‌ی اسلامی، یاد بهار (یادنامه‌ی دکتر مهرداد بهار)، ص ۲۸۲، سزائی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)، ص ۴۵

۳۲. به این داستان در منابعی چون: اوستا، ماه فروردین روز خرداد، مجمل‌التواریخ، تاریخ طبری، تاریخ لبعمی، البدء و التاریخ، آثار الباقیه، التفهیم، زین‌الاحبار، فارس‌نامه و غرر اخبار اشاره شده که نشان‌دهنده‌ی شهرت و رواج آن است.

۳۳. و گر که رستم پیلی بگشت در خردی هزار پیل دمان تو کشته‌ای در بربر (دیوان، ص ۱۳۰)

۳۴. درباره‌ی دلایل الحاقی بودن داستان رستم و پیل سپید در برخی نسخ و چاپ‌های شاهنامه، رک: خالقی مطلق، جلال؛ معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، گل رنج‌های کهن، صص ۱۳۹-۱۵۳

۳۵. زوتنبرگ (← تاریخ تعالی، صص ۴ و ۵ - نه - صد و یازده) این دو داستان را به همراه نمونه‌های دیگر، جزو روایاتی می‌آورد که آن‌ها را در هیچ‌یک از منابع و تاریخ‌های کهن، غیر از غرر اخبار نیافته است و البته باید افزود: مشروط بدین که بررسی او کامل بوده باشد.

۳۶. درباره‌ی این گمان که ابیات دقیقی، بیش از هزار و چند بیت موجود در شاهنامه بوده است، رک: ماسه، هانری؛ فردوسی و حماسه‌ی ملی، ص ۵۳، بارتولد، و؛ درباره‌ی تاریخ حماسه‌ی ملی ایران، همان، ص ۵۷، استاریکف، ا.؛ فردوسی و شاهنامه، ص ۷۲، تودوا، مائالی؛ از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه‌ی او) ص ۴۷ (نقل نظریه‌ی جایکین) محیط طباطبائی، محمد؛ تازه یا کهنه؟ همان، ص ۲۹۵



## منابع

- نشر مرکز ۱۳۷۲
- ابوعلی بلخی، دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۸، ۱۳۵۷
- مطالعات حماسی ۲- فرامرزنامه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، تابستان و پاییز ۱۳۶۲
- معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، گل رنج های کهن، همان
- اهمیت و خطر مآخذ جنسی در تصحیح شاهنامه، ایران شناسی، سال هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴
- دو نامه درباره بدیهه سرایی شفاهی و شاهنامه، ایران شناسی، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶
- در پیرامون منابع فردوسی، ایران شناسی، سال دهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۷
- یادداشت های شاهنامه بنیاد میراث ایران، نیویورک ۱۳۸۰ (۲۰۰۱)
- درباره ی عنوان داستان دوازده رخ، سخن های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار ۱۳۸۱
- تاریخ روز بایان نظم شاهنامه، سخن های دیرینه، همان
- نگاهی به هزار بیت دقیقی، سخن های دیرینه، همان
- تکرار در شاهنامه، سخن های دیرینه، همان
- خطیبی، ابوالفضل: راوی و روایت مرگ جهان پهلوان در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، دوره جدید، سال دوم، شماره ۶ و ۷ و ۸، پاییز ۷۳- بهار ۷۴
- ابومنصور معمری، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ۱۳۷۳
- روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار، نامه فرهنگستان، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۶
- سرگذشت سیرالملوک ابن مقفع، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش دکتر علی اشرف صادقی، انتشارات سخن ۱۳۷۹
- یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی) نامه فرهنگستان، شماره ۱۹، اردیبهشت ۱۳۸۱
- دبیر سیاقی، محمد: زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، انتشارات علمی، ۱۳۷۰
- کشف الایات شاهنامه فردوسی، انتشارات مدبر ۱۳۷۸
- دریایی، تورج: کیومرث، شاه گل یا شاه کوه؟ (لقب انسان نخستین در سنت زردشتی) تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دبزجی، انتشارات ققنوس ۱۳۸۲
- دقیقی توسی: دیوان، به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت، انتشارات اساطیر ۱۳۶۸
- دوستخواه، جلیل: زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با هم روزگارانش، حماسه ایران از فراسوی هزاره ها، انتشارات آگه، ۱۳۸۰
- پشتوانه های شاهنامه، خاستگاه های دوگانه و دیدگاه های دوگانه، حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره ها، همان
- رزمجو، حسین: قلمرو ادبیات حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۱
- رضازاده لنگرودی، رضا: ابن اثیر، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۴
- روشن، خدای نامه ها و شاهنامه فردوسی، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدبر ۱۳۷۰
- ریاحی، محمد امین: سرچشمه های فردوسی شناسی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲
- فردوسی، انتشارات طرح نو ۱۳۷۵
- آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، پایداری حماسی، انتشارات مروارید ۱۳۷۹
- تأملی دیگر در سال شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه، پایداری حماسی، همان
- زریاب خوبی، عباس: افسانه فتح الحضر در منابع عربی و شاهنامه، شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷
- زرین کوب، عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات بین المللی الهدی ۱۳۷۵
- ابن اثیر، عزالدین: تاریخ کامل، برگردان دکتر محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۷۰
- البنداری: قوام الدین فتح بن علی: شاهنامه، قارنهما بالاصل الفارسی و اکمل ترجمتها فی مواضع و صححها وعلق علیها و قدم لها: الدكتور عبدالوهاب عزام، دار سعاد الصباح الثانية ۱۴۱۳ هـ ق
- المیرونی، ابوریحان محمد ابن احمد: الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تحقیق و تعلیق دکتر پرویز اذکابی، مرکز نشر میراث مکتوب ۱۳۸۰
- اذکابی، پرویز: شاهنامه ها و خداینامگ ها، فصل نامه هستی، پاییز ۱۳۸۰
- استاریکف، اا: فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آدرخشی، سازمان کتاب های جیبی، چاپ دوم ۱۳۴۶
- اسلامی ندوشن، محمدعلی: سروسایه فکن (درباره فردوسی و شاهنامه)، انتشارات یزدان، چاپ سوم ۱۳۷۳
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر: تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالترت بیروت، الجزء الاول، بی تا
- افشار، ایرج: دقیقی در تحقیقات شرق شناسی، یادنامه دقیقی توسی، شورای عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵
- اکبرزاده، داریوش: شاهنامه و زبان پهلوی (مقایسه داستانی و زبانی شاهنامه با منابع بازمانده از زبان پهلوی) موسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه ۱۳۷۹
- امید سالار، محمود: در دفاع از فردوسی، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶
- سه کتاب درباره ی فردوسی و شاهنامه (ایران شناسی در غرب) جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱
- هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره ی منابع و شعر فردوسی، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، همان
- بار تولد و: درباره تاریخ حماسه ملی ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی) گردآوری: یحیی مهدوی- ایرج افشار، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۶۹
- باقری، مهری: بازتاب یک مضمون فولکلوریک در حماسه ملی ایران، کلک، شماره ۳۰، شهریور ۱۳۷۱
- برنلس، بوگنی ادواردویچ: تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه ی سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، ج ۱، ۱۳۷۴
- بهار، محمد تقی (ملک الشعراء): شرح حال فردوسی از روی شاهنامه، فردوسی نامه بهار، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر ۱۳۴۵
- بهار، مهرداد: سخنی چند درباره شاهنامه، جستاری چند در فرهنگ ایران، انتشارات فکر روز، چاپ دوم ۱۳۷۴
- بیرونی، ابوریحان: آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۳
- پور داوود، ابراهیم (مقدمه): بیژن و منیژه، نشر جویا، ۱۳۶۲
- تفضلی، احمد: آرش، دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، ۱۳۵۴
- تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش دکتر زاله آموزگار، انتشارات سخن ۱۳۷۶
- تقی زاده، حسن: شاهنامه و فردوسی، هزاره فردوسی، دنیای کتاب ۱۳۶۲
- تودوا، ماگالی: از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه او) زیر نظر دکتر محمد کاظم یوسف پور، انتشارات دانشگاه گیلان، ۱۳۷۷
- ثعالی: تاریخ (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرههم) با مقدمه روتنبرگ، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره ۱۳۶۸
- شاهنامه کهن (بارسی تاریخ غرر السیر) بارسی گردان سید محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۷۲
- حمیدیان، سعید: درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز ۱۳۷۲
- خالقی مطلق، جلال: توسی زادگاه دقیقی است؟ یادنامه دقیقی توسی، شورای عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵
- حماسه سرای باستان، گل رنج های کهن، به کوشش علی دهباشی،

- با کاروان حله، انتشارات علمی، چاپ نهم ۱۳۷۴
- فردوسی و شاهنامه، نامورنامه (درباره‌ی فردوسی و شاهنامه) انتشارات سخن ۱۳۸۱
- سرامی، قدمعلی: از رنگ گل تاریخ خار (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه) انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۳
- شدر، هانزهاینریش: آیا دقیقی زرتشتی بود؟ ترجمه حشمت مؤید، یادگار نامه حبیب یغمایی، زیر نظر: غلامحسین یوسفی، محمد ابراهیم باستانی پاریزی و ایرج افشار، انتشارات توس، ۱۳۵۶
- شقیعی کدکنی، محمدرضا: نکته‌ای درباره طوس و حماسه‌های ملی، فصل‌نامه هستی، اسفند ۱۳۷۱
- شیرانی، حافظ محمود خان: شرح احوال فردوسی از شاهنامه، در شناخت فردوسی، دکتر شاهد جوهدری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۴
- صدیقیان، مهین دخت: فرهنگ اساطیری- حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۵
- چگونگی تحول اسطوره‌های ایرانی در روایت‌های دوره اسلامی، یاد بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار) انتشارات آگه، ۱۳۷۶
- صفا، ذبیح اله: منظومه یادگار زیر، یادنامه دقیقی توسی، شورای عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵
- حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳
- رزمنامه سگاووند کوه (دو روایت از یک داستان حماسی) هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، گردآوری: یحیی مهدوی- ایرج افشار، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۶۹
- تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، ج ۲، چاپ سیزدهم ۱۳۷۲
- نظری به مآخذ شاهنامه و دیگر حماسه‌های ملی، نمیرم از این پس که من زنده ام، به کوشش دکتر غلام رضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴
- طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ج ۲، چاپ پنجم ۱۳۷۵
- عقیقی، رحیم: حماسه دقیقی و نوشته‌های پهلوی، یادنامه دقیقی توسی، شورای عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵
- فرخی سیستانی: دیوان، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ چهارم ۱۳۷۱
- فردوسی: شاهنامه، تصحیح زول مول، با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات سخن، چاپ چهارم ۱۳۷۲
- شاهنامه، (بر اساس چاپ مسکو) به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۷۴
- شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹
- شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، دفتر یکم، ۱۳۶۸، دفتر دوم کالیفرنیا و نیویورک ۱۳۶۹، دفتر سوم، همان جا ۱۳۷۳، دفتر پنجم، همان جا ۱۳۷۵
- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم ۱۳۶۹
- فشارکی، محمد: شاهنامه بنداری، نخسه فلورانس و شاهنامه طبع مسکو، شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی، زیر نظر مهرداد اکبری، مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۳
- بنداری اصفهانی و ترجمه‌ی شاهنامه، مجله‌ی مطالعات و پژوهش‌های دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی اصفهان، شماره ۲۰ و ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۷۹
- قریب، مهدی: مسیر پر تضاد. رنج سی ساله، بازخوانی شاهنامه، انتشارات توس ۱۳۶۹
- قزوینی، محمد: مقدمه‌ی قدیم شاهنامه، هزاره‌ی فردوسی، دنیای کتاب ۱۳۶۲
- یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، جلد ۸۱، ۱۳۶۳
- قطران تبریزی: دیوان (از روی نسخه‌ی مرحوم محمد نخجوانی) انتشارات ققنوس ۱۳۶۲
- کریستین سن، آرتور: کیانیان، ترجمه‌ی دکتر ذبیح اله صفا،
- انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۶۸
- فردوسی و حماسه‌های ملی ایران، ترجمه‌ی سیروس ذکا، فصلنامه‌ی هستی، بهار ۱۳۸۲
- کیوانی، مجدالدین: اسکندر، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ۱۳۷۷
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: تاریخ گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب ۱۳۶۳
- ماسه، هانزی: فردوسی و حماسه‌ی ملی، ترجمه‌ی دکتر مهدی روشن ضمیر، انتشارات دانشگاه تبریز، چاپ دوم ۱۳۷۵
- متینی، جلال: درباره‌ی مسأله‌ی منابع فردوسی، ایران‌شناسی، سال دهم، شماره ۲، ۱۳۷۷
- محیط طباطبایی، محمد: شاهنامه آخرش خوش است، شاهنامه‌شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه، ۱۳۷۵
- تازه یا کهنه؟ (دقیقی و فردوسی) فردوسی و شاهنامه، انتشارات بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷
- دقیقی و شاهنامه‌ی فردوسی، فردوسی و شاهنامه، همان
- شاهنامه چگونه به پایان رسید؟ فردوسی و شاهنامه، همان
- نقش خداینامه در پیدایش شاهنامه، فردوسی و شاهنامه، همان
- نظری به آخر شاهنامه، فردوسی و شاهنامه، همان
- مرتضوی، منوچهر: فردوسی و شاهنامه، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۲
- مزدابور، کتابون: درباره‌ی پیشینه‌ی شیوه‌ی توصیف در شاهنامه، تک درخت (مجموعه مقالات اهدایی به دکتر اسلامی‌نوشین) انتشارات آگه و بزدان، ۱۳۸۰
- مشکور، محمد جواد و رجب نیا، مسعود (تألیف و ترجمه): تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان (پارتیان یا پهلوانان قدیم) دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۷
- معین، محمد: مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۲، ۱۳۶۳
- موسوی، مصطفی: بیژن و منیژه، انتشارات سروش، ۱۳۷۵
- مول، زول: دیباجه‌ی شاهنامه، ترجمه‌ی جهانگیر افشاری، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹
- مینوی، مجتبی: فردوسی و شعر او، انتشارات توس، چاپ سوم ۱۳۷۲
- داستان‌های حماسی ایران در مآخذ غیر از شاهنامه، مینوی بر گستره‌ی ادبیات فارسی، به کوشش ماه منیر مینوی، انتشارات توس ۱۳۸۱
- ناصر خسرو: سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۳
- نولدکه، تئودور: حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه‌ی بزرگ علوی، نشر جامی و مرکز نشر سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹
- گفتاری در پژوهش شاهنامه، ترجمه‌ی دکتر جلال خالقی مطلق، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدتر، ۱۳۷۰
- تاریخ ایران و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی دکتر عباس زریاب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸
- دیوسپید مازندران، ترجمه‌ی دکتر جلال خالقی مطلق، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار، ۱۳۸۱
- هانزن، کورت‌هاینریش: شاهنامه‌ی فردوسی، ساختار و قالب، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، نشر پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۴
- همایون فرخ، رکن‌الدین: شاهنامه و فردوسی، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷
- یار شاطر، احسان: تاریخ ملی ایران، تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولی ساسانیان) پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: احسان یار شاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، جلد سوم- قسمت اول، چاپ دوم، ۱۳۷۲
- OmidSalar. Mahmoud. Persian myths (Review). - Name\_ ye iran\_ e Bastan. No.2. autumn and winter 2002-2001